



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# هدایتگران راه نور

زندگانی حضرت

امام هادی علیه السلام

محمد تقی مدرس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدایتگران راه نور جلد ۱۲ از زندگی حضرت امام هادی علیه السلام

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

محبان الحسین (ع)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	هدایتگران راه نور جلد ۱۲ زندگانی حضرت امام هادی علیه‌السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه ناشر
۶	پیشگفتار
۷	زندگینامه
۷	نقطه عطف جنبش مکتبی
۱۴	زندگی امام هادی
۱۴	اشاره
۱۸	امام پس از عصر متوکل
۱۹	فضایل و کرامات
۱۹	اشاره
۲۳	دانش امام
۲۴	بخشش و سخاوت امام
۲۵	اندرزهای درخشان
۲۵	اشاره
۲۶	ترجمه زیارت جامعه
۲۷	پاورقی
۲۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## هدایتگران راه نور جلد ۱۲ زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام

## مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی محمدتقی - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام محمدتقی مدرسی مشخصات نشر : تهران مجبان الحسین ع - نشر بقیع ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری : ک ص ۶۶

فروست : (هدایتگران راه نور/ محمدتقی [ج ۱۲])

مدرسی محمدتقی ۱۹۴۵ - ، هدایتگران راه نور؛ ج ۱۲

شابک : ۹۶۴-۶۴۳۹-۱۲-۸ بها: ۱۸۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۶۴۳۹-۱۲-۸ بها: ۱۸۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : چاپ دوم بهار ۱۳۷۷

یادداشت : عنوان دیگر: زندگانی امام هادی علیه السلام

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان دیگر : زندگانی امام هادی علیه السلام

عنوان دیگر : زندگانی امام هادی علیه السلام موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه موضوع : علی بن محمد (ع) ، امام دهم ۲۵۴

- ۲۱۲ق -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۳۶/م ۳۶ه ۱۲، ۴ ج رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۸۳

شماره کتابشناسی ملی : ۷۶-۸۷۶۱

## مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم سخن گفتن پیرامون ائمه اطهار علیهم السلام سخت است. در گذر تاریخ انسانهای فراوانی می یابیم که بر آستانه راه این انوار الهی ایستاده اند و می خواهند بگونه ای به آنها نزدیک شوند تا از سرچشمه معرفت آنها بهره مند گردند. هیچ جای شگفتی نیست، زیرا ائمه معصومین علیهم السلام افسانه یا اسطوره های تاریخی نمی باشند بلکه، آنها راه روشنی هستند که رودی را در دل امت جاری ساخته اند که با گذشت قرنها از شهادت و رحلت این بزرگواران پیروان شان آنها را از یاد نبرده اند. پس یاد این بزرگواران سخنی است که هرگز از آن خسته نمی شویم و مدرسه ای است که هرگز نمی توان آنرا ترک نمود. از این رو مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی مدرسی (حفظه الله) سالها قبل مبادرت به نگارش یک سلسله ۱۴ جلدی تحت عنوان (قدوة واسوة) نمودند که کتاب حاضر (زندگانی حضرت امام علی الهادی علیه السلام) دوازدهمین شماره از [ صفحه ۴ ] سلسله فوق می باشد که بارها به زبان عربی چاپ گردیده است. با توجه به سبک نگارش و سلیس بودن آن، این مجموعه توسط ناشرین مختلف از جمله انصار الحسین علیه السلام، بقیع، و مجبان الحسین علیه السلام تحت عنوان (هدایتگران راه نور) ترجمه و چاپ گردیده است. انتشارات مجبان الحسین علیه السلام به خود می بالد که اولین چاپ این مجموعه را در سال ۱۳۷۹ و چاپ ششم دوازدهمین شماره از سلسله فوق را نیز در زمستان ۱۳۸۵ به بازار کتاب عرضه می دارد. از خداوند متعال می خواهیم که در راه نشر معارف اسلامی موفقمان بدارد. واحد فرهنگی انتشارات مجبان الحسین علیه السلام [ صفحه ۵ ]

## پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، والسلام على النبيين و الصديقين، و صلوات الله و برکاته على خاتم المرسلين محمد و آله الهداء الميامين. گاه پیش خود می‌اندیشم که آیا همین شناخت جزئی به نامهای ائمه و تاریخ ولادت و شهادت آنها برای ارتباط ما با این بزرگواران کفایت می‌کند؟ و آیا فقط همین شناخت ما را پیرو آنان و آنها را امام ما می‌گرداند؟ در این صورت نشانه‌ی اقتدای به آنها چیست؟ اگر یکی از ما را در پیشگاه پروردگار حاضر کنند و خداوند از او پرسند: پیشوا و یا پیشوایان تو کیانند؟ و او در پاسخ نام پیشوایانش را بر زبان آورد بدون آنکه ویژگیها و کردارها و تعالیم آنان را شناخته باشد، و ائمه علیهم السلام نه تنها او را شناسند که حتی منکر شیعه بودنش شوند، آیا در این صورت او عذری پذیرفتنی در نزد خدا دارد؟ من در این باره تردید می‌کنم و احتمال می‌دهم که بر دوستداران اهل بیت که مدعی هواخواهی خاندان پیغمبر و پیروی از راه و روش این بزرگوارانند، واجب است که آنان را به گونه‌ای مورد شناخت قرار دهند که یمان آنها و ائمه [صفحه ۶] ارتباط تام و کامل برقرار کند و البته این شناختی است که از حد و مرز اسما و القاب بسیار فراتر می‌رود و دست کم به شناخت شیوه‌ی کلی آنان در زندگی و قسمتی از آنچه که آنان به اجرای آن دستور داده‌اند، می‌انجامد. اگر چنین احتمالی صواب باشد، بر یک فرد شیعه واجب است که در برنامه‌ی مطالعاتی و پژوهشی خود، شناخت تاریخ ائمه علیهم السلام را ولو بطور خلاصه، بگنجانند. هر چند که شناخت بیشتر سیما و زندگی این رهبران و غور و تأمل در گفتار آنان، بر درجات انسان در پیشگاه پروردگار می‌افزاید و بهای کردار صالح او را افزونی می‌بخشد. آنچه در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت در واقع بضاعت مزجاتی است که به پیشگاه ائمه علیهم السلام به تحفه می‌بریم به این امید که خداوند متعال به فضل و کرم خویش آن را از ما به نیکویی قبول کند. محمد تقی مدرسی [صفحه ۷]

## زندگنامه

نام: علی پدر و مادر: امام جواد و سمانه شهرت: هادی، نقی کنیه: ابوالحسن سوم زمان و محل تولد: ۱۵ ذیحجه‌ی سال ۲۱۳ هجری در مدینه. زمان و محل شهادت: سوم رجب سال ۲۵۴ در سن ۴۱ سالگی در شهر «سامراء» بر اثر زهری که با دسیسه‌ی «معتز» (سیزدهمین خلیفه عباسی) توسط معتمد عباسی، به آن حضرت خوراندند، به شهادت رسید. مرقد شریف: شهر سامره، واقع در عراق. دوران زندگی: در سه بخش: ۱ - ۸ سال قبل از امامت (از سال ۲۱۲ تا ۲۲۰ ه.ق) ۲ - دوران امامت، در زمان خلفای قبل از متوکل ۱۲ سال (از سال ۲۲۰ تا ۲۳۲ ه.ق). ۳ - دوران امامت در سخت‌ترین شرائط، در زمان خلافت چهارده ساله‌ی دیکتاتوری متوکل (دهمین خلیفه عباسی) و سپس خلفای بعدی. [صفحه ۹]

## نقطه عطف جنبش مکتبی

از هنگامی که آدم ابوالبشر علیه السلام به زمین فتنه‌ها و بلایا هبوط کرد، و تا زمان برپایی قیامت، همواره میان نیکان که در جستجوی خشنودی خدایند و گمراهان که از دسیسه‌های شیطان پیروی کردند، مبارزه و ستیز برقرار بود و هست. با این حال زمین هیچ‌گاه و در هیچ برهه‌ای از وجود باقیمانندگان تبار پیامبران و پیروانشان که از فساد و تباهی در زمین جلوگیری و حجت خدا را بر مردمان، اقامه می‌کرده‌اند، تهی نبوده است. پروردگار سبحان در اشاره به همین حقیقت می‌فرماید: (فلولا کان من القرون من قبلکم أولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الأرض) [۱]. «پس چرا نبود از قرنهای پیش از شما بازماندگانی که از تباهکاری در زمین نهی کنند...» او می‌فرماید این «بقیه‌ی صالحه»، پیامبران مرسل یا جانشینان پیامبر [صفحه ۱۰] و یا علمای ربانی بوده‌اند که درفش دعوت به سوی خدا و قیام به فرمان او را به میراث برده بودند. امام هادی علیه السلام این رهبری خردمندانه را از پدر بزرگوارش، امام جواد به ارث برده بود که میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خاتم پیامبران که بر تمام مکاتب الهی برتری و هیمنه داشت، بدو منتهی می‌شد، به ارث برده بود. بندگان برگزیده‌ی خدا، امامت ربانی را به میراث بردند و علمای ربانی و زاهدان و صالحان شیعه،

حق و پیروی از خط مشی پیامبران را میراث خویش گرفتند. هدف این خط مبارک، تحقق بخشیدن به همان آرمانهایی بود که پیامبران و صالحان در طول تاریخ برای تحقق بخشیدن آنها کوشیدند و به عبارتی به همان آرمانهایی که خداوند متعال در این آیه آنها را به اختصار بیان کرده است، جامه‌ی تحقق پوشانند: (لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و أنزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغیب ان الله قوي عزيز) [۲]. «همانا که ما پیامبران خویش را با نشانیها فرستادیم و با ایشان کتاب و ترازو فرو فرستادیم تا مردم به قسط قیام کنند، و آهن را فرو فرستادیم که در آن نیرویی است سخت و سودهایی برای مردم تا خدا شناسد آن را که او و فرستادگانش را به غیب یاری می‌کند که خداوند توانا و عزتمند است.» [صفحه ۱۱] آنچه در دیگر آیات قرآنی و نیز در این آیه بدان اشارت رفته، اهداف والای بعثت پیامبران به شمار می‌آیند که عبارتند از: الف - دعوت به خدا با دلایل آشکار (بینات). این نکته در این فرمایش امیرمؤمنان علی علیه السلام به روشنی بیان شده است: «پس خداوند هر چند گاه پیامبرانی فرستاده و به وسیله‌ی آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق را ادا کنند و نعمت فراموش شده را یاد آرند و نهفته‌های خرد را آشکار سازند.» با بیدار کردن عقل و برانگیختن وجدان از زیر ابرهای غفلت و پالایش فطرت از آلودگیها و موانع و حجب، حجت خدا بر بندگان تمام می‌شود؛ ب - تلاوت کتاب خدا که در آن تمام نیازمندیهای مردم تبیین شده است. از طریق تلاوت کتاب و آیات آن، پیامبران علیهم السلام به تزکیه و تعلیم مردم همت می‌گماشتند. خداوند در این باره می‌فرماید: (هو الذی بعث فی الأمیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین) [۳]. «او (خدا) است که آن که در بی سوادان، پیامبری از خودشان برانگیخت تا بر ایشان آیات خدا را بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمت بیاموزدشان و گرچه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.» ج - فراهم آوردن میزان به این معنی که ولی امر (حاکم) کسی است که [صفحه ۱۲] میان مردم به عدل و داد فرمان می‌راند. خداوند در این باره می‌فرماید: (فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً) [۴]. «نه چنین است، به پروردگارت سوگند که ایمان به تو نیاورند مگر آنکه تو را به داوری بگیرند آنچه میانشان روی داده است سپس در دل خود از آنچه تو قضاوت کرده‌ای چاره‌ای نیابند و کاملاً تسلیم شوند.» پس هر که عهده دار منصب خلافت الهی شد میزان حق و فرقان و نور می‌گردد تا اگر شیوه‌ها به یکدیگر مشتبه شد و نظریات و آرا با یکدیگر تفاوت یافتند آنها به مردم بیاموزند که کدامین راه و کدامین شیوه آنانرا به سوی پروردگار و جلب خشنودی خالق رهنون می‌شود. د - والاترین هدف از همه‌ی این آرمانهای برتر، تحقق یافتن بالاترین درجات عدالت در بین مردم یعنی «قسط» است که جز با ایمان مردم به پیامبران و پیروی آنها از کتاب خداوند و تسلیم در برابر میزان، صورت نخواهد پذیرفت و هم از این روست که خداوند می‌فرماید: (لیقوم الناس بالقسط). بدیهی است که تحقق کامل این قسط، جز با اتکا به نیروی مادی و بازدارنده‌ای که در آهن متجلی است و فرو فرستاده از جانب خداست و در آن قوتی است سخت، میسر نخواهد بود. آهن نیز به سهم خود، اگر در دستان دلیر مردان از جان گذشته در راه [صفحه ۱۳] خدا و برای یاری دین و پیامبران او نباشد، مفهومی نخواهد داشت. اگر این دلاوران، آهن را برای دفاع از وحی خدا و خط مشی پیامبران خدا به کار برند، یاری خدا نیز بر آنان فرود آید که خداوند بسیار توانا و عزتمند است و خود فرموده است: (و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز) [۵]. «و خدا البته یاری کند آن را که به یاری او برخاسته که خداوند توانا و عزتمند است.» این آرمانها، خط و حرکت مکتبی بود که امام هادی علیه السلام در روزگار خویش زمام آنها را به دست داشت. اینک باید پرسید که نقاط عطف این خط از هنگام تشکیل آن در عصر امام علی علیه السلام تا زمان امام هادی چه چیزهایی بوده است؟ پس از پیوستن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «رفیق اعلی»، امت تازه بنیاد اسلام به پیشوایی نیاز داشت که از میراث آن حضرت پاسداری کند و از خط اصیل وی که از چپ و راست امواج حملات عده‌ای قرار می‌گرفت، دفاع کند و ارزشهای والایی را که توسط وحی فرود آمده بود، در میان امت استواری بخشد. امیرمؤمنان به بهترین شکل به این وظیفه



همت گمارد و گروهی از برگزیدگان و پاکان امت، که جزو همان «بقیه صالحه» بودند به گرد او جمع آمدند و به دفاع از خط اصیل رسالت الهی مشغول شدند. [صفحه ۱۴] با وقوع جنگ صفین، شکاف میان این خط با سایر خطوط، وضوح بیشتری به خود گرفت و ابرار که بقیه‌ی سلف صالح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در میان آنان بودند، کلاً به سوی امام علی گرایش یافتند و این خط به رغم وحشت ایجاد شده از طرف حزب حاکم اموی، همچنان برجستگی و برتری خویش را حفظ کرد. امام آوازه‌ی این خط در دنیا نیچید مگر پس از آنکه رنگ خون به خود گرفت و حرارت فاجعه را پس از واقعه طف لمس کرد. بنابراین اگر بگوییم این خط در روز صفین متبلور شد، باید بگوییم که رشد و تکامل آن در روز عاشورا به وقوع پیوست. در زمان امام زین العابدین این صبغه‌ی الهی دو چندان شد و در روزگار امامت امام باقر خط مشی توحیدی تبلور یافت. چرا که در اوج آن عقل نیر با وحی منزل تلاقی پیدا کرد. در دوران پیشوایی امام صادق و نیز جزئیات این خط در احکام و اخلاق و آداب و مواعظ به صورتی کامل ترسیم شد. در دوره‌ی امام کاظم این خط رنگی سیاسی یافت زیرا مسأله طرح ریزی انقلابی مردمی در کار بود. اما در دوران ائمه بعدی یعنی امام رضا و سه فرزندش علیهم السلام خط مکتبی به عنوان یک نیروی سیاسی و اجتماعی و نفوذ یافته در هیأت حاکمه که در تصمیم‌گیریها و اشراف بر حیات دینی جامعه نیز بی‌تأثیر نبودند، تجلی پیدا کرد. دوران امام هادی، به تجلی قدرت خط مکتبی در تمام زمینه‌ها متمایز بود. اگر چه نظام عباسی همواره و بویژه در دوران متوکل عباسی به [صفحه ۱۵] قدرت سرکوب خویش متمایز بود. شاید بتوان از برخی از شواهد تاریخی زیر، به اوضاع و احوال شیعیان در دوران امامت امام هادی پی برد: ۱- در حدیث مفصلی که شیخ کلینی در مورد آنچه که پس از وفات امام جواد علیه السلام رخ داد روایت کرده، آمده است: «چون ابو جعفر (امام جواد) درگذشت از خانه ام بیرون نیامدم تا آنکه دانستم سران طایفه (شیعه) نزد محمد بن فرج الرخجی که از اصحاب موثق امام رضا و امام جواد و وکیل امام هادی بود گرد آمده درباره‌ی امر (امامت) به رایزنی می‌پردازند» [۶]. این روایت بیانگر آن است که شیعیان در آن روزگار مجالسی داشتند که در آنها درباره‌ی امور بسیار مهم به گفتگو و رایزنی می‌نشستند. یکی از این امور مهم، شناخت امام و بیعت با او و پذیرفتن دستوراتش بوده است. آنان پس از وفات امام جواد علیه السلام، به خاطر وجود اخبار صحیحی که در دست داشتند، بر امامت امام هادی اجماع کردند. در پایان این روایت آمده است: همه‌ی کسانی که در آن مجلس بودند به امامت امام هادی تسلیم شدند. شیخ مفید همچنین می‌افزاید: «اخبار در این باره بسیار فراوان است به طوری که اگر بخواهیم همه‌ی این اخبار را در اینجا بیان کنیم کتاب طولانی [صفحه ۱۶] شود. همین که شیعیان پس از امام جواد بر امامت امام هادی اجماع کرده‌اند و کسی در آن زمان جز خود آن حضرت ادعای امامت نکرد، ما را از ایراد اخبار و نصوص صریح بر امامت آن حضرت بی‌نیاز می‌سازد» [۷]. بنابراین می‌بینید که شیخ مفید، امامت امام هادی را به اجماع سران شیعه مربوط می‌داند. چرا که آنان برگزیدگان امت و از فقهای بزرگ بودند و معرفت آنان به امامی که با وی و پدر و جد بزرگوارش زیسته بودند، راهی عقلانی برای شناخت امام به حساب می‌آید. سخن شیخ مفید و حدیثی که او روایت کرده، فقط بیانگر اوضاع و احوال طایفه‌ی شیعه در آن دوران است. ۲- فتح بن خاقان وزیر متوکل بود اما به امام هادی مهر می‌ورزید و علت این مهرورزی یا گرایش شخصی او بود و یا اینکه وی در حقیقت یکی از یاران نفوذی آن حضرت در دستگاه حاکمه به شمار می‌آمد. اما در روایت آمده است که آن حضرت به خاطر حفظ جان فتح بن خاقان او را مورد نکوهش قرار داده است. اجازه دهید به حدیث زیر که بیانگر گوشه‌ای از کرامات امام هادی و در عین حال نمودار بخشی از اوضاع و احوال شیعه در آن دوران است، گوش بسپاریم: روزی نزد امام علیه السلام رفته عرض کردم: سرورم! این مرد مرا طرد کرده و روزی‌ام را بریده و ملولم ساخته است و نزد او به چیزی متهم نیستم مگر به این جرم که ملازم شمایم و اگر شما چیزی از او درخواست کنید [صفحه ۱۷] قبول آنرا از شما لازم می‌داند، بنابراین بر من منت نهید و از او درخواست کنید. امام فرمود: اگر خدا خواهد کفایت شوی. چون شب فرا رسید، پیغام رسانان متوکل یکی پس از دیگری نزد من آمدند. من نزد متوکل رفتم. فتح بن خاقان که بر در ایستاده بود، پرسید: ای مرد شبانه در خانه‌ات چه چیزی نهان

داشته‌ای، این مرد از بس که تو را طلبیده مرا به ستوه آورده است! درون رفتم و متوکل را دیدم که بر بسترش نشسته است. پرسید: ای ابوموسی! ما از تو غافلیم و تو نیز ما را به فراموشی سپرده‌ای، چه چیزی از تو پیش من است؟ گفتم: فلان انعام و فلان رزق و چیزهایی نام بردم و او دستور داد آنها را دو برابر به من دادند. سپس از فتح پرسیدم: آیا امام هادی علیه السلام بدین جا آمد. پاسخ داد: نه. گفتم: یادداشتی نوشته بود؟ پاسخ داد: نه. آنگاه من باز گشتم. فتح مرا دنبال کرد و به من گفت: شک ندارم که تو از او خواستی برایت دعا کند. پس از ایشان برای من نیز دعایی خواهش کن. چون نزد امام رفتم، به من گفت: ای ابوموسی! این آبروی رضاست. عرض کردم: به برکت شما سرورم! اما به من گفتند که شما نه پیش متوکل رفتید و نه از او درخواستی کردید. فرمود: خداوند می‌داند که ما در امور مهم جز بدو پناه نمی‌بریم و در کارهای دشوار جز بر او توکل نمی‌کنیم و ما را عادت داد که چون از او [صفحه ۱۸] درخواست کنیم، اجابت‌مان کند و می‌ترسیم از این شیوه منحرف شویم که او نیز از ما روی گرداند.. عرض کردم: فتح وزیر متوکل به من چنین و چنان گفت. امام فرمود: او به ظاهر ما را دوست دارد و در باطن از ما کناره می‌گیرد. دعا برای کسی است که پروردگارش را می‌خواند: چون در طاعت خدا خود را خالص کردی و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به حق ما اهل بیت اعتراف نمودی و از خدا چیزی درخواست کردی، تو را بی‌بهره نگذارد [۸]. ۳- امام هادی در سامرا که مرکز خلافت بود سکونت داشت و نزد متوکل می‌رفت. راویان درباره‌ی نحوه‌ی ورود آن حضرت بر متوکل گفته‌اند: زمانی که امام هادی به کاخ متوکل نزدیک می‌شد هیچ یک از کسانی که بر در کاخ متوکل منتظر ایستاده بودند، از هیبت و جلال امام چاره‌ای جز پیاده شدن از مرکبهای خویش نداشتند.. محمد فرزند حسن فرزند اشتر علوی، یکی از این صحنه‌ها را چنین نقل می‌کند: با پدرم بر در کاخ متوکل بودیم. در آن هنگام من بچه بودم و در میان عده‌ای از خاندان ابوطالب و بنی عباس و سپاهیان قرار داشتم. چون امام هادی علیه السلام وارد شد همه‌ی مردم از مرکبهای خود پیاده شدند تا آن حضرت به درون رفت. یکی از حاضران به دیگران گفت: چرا به خاطر این بچه پیاده شویم در حالی که او نه شریفتر از ما و نه بزرگتر و سالخورده‌تر و داناتر از ما است؟ آن عده گفتند: به خدا سوگند برای او پیاده نمی‌شویم. [صفحه ۱۹] ابوهاشم به آنها گفت: به خدا قسم چون او را ببینید به خاطرش با حقارت و ذلت از مرکبهایتان پیاده می‌شوید. مدتی نگذشته بود که امام به طرف آن جمع آمد و تا چشم حاضران به او افتاد همگی از مرکبهای خود فرود آمدند. سپس ابوهاشم از آنها پرسید: مگر ادعا نمی‌کردید که به خاطر او فرود نخواهید آمد؟ آنها پاسخ دادند: به خدا قسم ما اختیار دار خویش نبودیم که فرود آمدیم [۹]. هرگاه امام هادی بر متوکل وارد می‌شد، پرده‌ها را برایش کنار می‌زدند و با تمام وقار آن حضرت را مورد احترام قرار می‌دادند. در روایت آمده است: یکی از اشرار، روزی به متوکل گفت: هیچ کسی با تو بیشتر از آن نمی‌کند که تو با هادی می‌کنی. در خانه کسی نمی‌ماند جز آن که او را خدمت می‌کند و زحمت بالا زدن پرده و باز کردن درب را به عهده می‌گیرند حال آنکه اگر مردم این مسائل را بفهمند خواهند گفت: اگر خلیفه از شایستگی وی برای خلافت بی‌خبر نبود با او چنین رفتار نمی‌کرد [۱۰]. از این حدیث مفصل که گوشه‌ای به بحث ما مرتبط بود نقل کردیم، برمی‌آید که آن حضرت حتی در کاخ ستمگرترین خلیفه‌ی عباسی در عصر خودش یعنی متوکل، از چه شکوه و جلالی برخوردار بوده است. آن حضرت چون بر خلیفه وارد می‌شد، با وی به حق به موضع‌گیری و گفتگو می‌پرداخت. به عنوان مثال روزی آن حضرت نزد متوکل رفت. [صفحه ۲۰] متوکل از او پرسید: ای ابوالحسن! از میان مردم چه کسی در شاعری تواناتر است؟ امام در پاسخ، نام شاعری علوی را ذکر کرد و فرمود: چون این ابیات را سروده است: لقد فاخرتنا من قریش عصابةً بمط خدود و امتداد اصابع [۱۱]. فلما تنازنا القضاء قضی لنا علیه بما فاهوا نداء الصوامع [۱۲]. متوکل پرسید: نداء الصوامع چیست؟ امام علیه السلام فرمود: أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً... جد من یا جد شما است. متوکل از این سخن بسیار خندید و گفت: او جد توست و ما تو را از او نمی‌رانیم [۱۳]. یک بار دیگر متوکل، امام را به مجلس باده نوشی خویش داخل کرد و از او خواست که وی را در آنچه بدان مشغول بود، همراهی کند. ولی امام او را موعظتی بلیغ فرمود. اجازه دهید این ماجرا را آنچنان که مسعودی در تاریخ

خود آورده است، نقل کنیم. وی گوید: از امام هادی پیش متوکل بدگویی کرده و گفته بودند در خانه‌اش [صفحه ۲۱] نامه‌ها و سلاحهایی از پیروان قمی‌اش دارد و بر این قصد است که به حکومت دست یابد. متوکل عده‌ای از ترکها را به خانه‌ی آن حضرت روانه کرد. آنها شبانه به خانه‌ی حضرت یورش بردند اما چیزی در آنجا نیافتند و خود آن حضرت را در اتاقی در بسته پیدا کردند، او جامه‌ای پشمین بر تن داشت و روی ریگ و خاک نشسته و توجهش به خدای تعالی معطوف بود و آیاتی از قرآن را می‌خواند. مأموران او را در همان حال نزد متوکل برده گفتند: در خانه‌اش چیزی نیافتیم و او را دیدیم که رو به روی قبله نشسته است و قرآن می‌خواند. متوکل آن لحظه در مجلس باده‌گساری نشسته است و قرآن می‌خواند. متوکل آن لحظه در مجلس باده‌گساری نشسته و جام شراب به دستش بود. امام علیه‌السلام را نزد او بردند. چون متوکل چشمش به امام افتاد هیبت و بزرگی امام در وی کارگر شد. او را در کنارش نشاند و جامی که در دست داشت، به طرف آن حضرت گرفت. امام فرمود: به خدا گوشت و خون من هرگز خمر نوشیده‌اند، مرا عفو کن. متوکل آن حضرت را معاف کرد و آنگاه گفت: برایم شعری بخوان. امام پاسخ داد: من اندکی شعر می‌دانم. متوکل گفت: گریزی نیست. امام که در کنار متوکل نشسته بود، آغاز به خواندن اشعار زیر کرد: باتوا علی قلل الأجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل [۱۴]. [صفحه ۲۲] واستنزلوا بعد عز من معاقلهم واسکنوا حفرا یابئسما نزلوا [۱۵]. ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الأساور و التیجان و الحلل [۱۶]. این الوجوه التي كانت منعمه من دونها تضرب الأستار و الکلل [۱۷]. فافصح القبر عنهم حين ساءلهم تلك الوجوه علیها الدود تنتقل [۱۸]. قد طال ما اكلوا دهرًا و ما شربوا واصبحوا اليوم بعد الأكل قد اكلوا [۱۹]. متوکل از شنیدن این ابیات چنان گریست که محاسنش به آب دیدگانش تر شد، حاضران نیز گریستند. آنگاه چهار هزار دینار به امام هادی علیه‌السلام داد و او را در کمال احترام به خانه‌اش باز گرداند [۲۰]. بنابر آنچه که در منابع تاریخی می‌خوانیم بسیاری از نزدیکان و محرمان اسرار خلیفه، پیرو امام هادی بودند. البته ممکن است این پیروی حقیقی بوده و یا به این خاطر بوده است که شیعه را وزنه‌ای سیاسی می‌دانستند. به عنوان نمونه فتح بن خاقان که یکی از بزرگترین وزیران [صفحه ۲۳] متوکل بود و به هنگام کودتای ترکها علیه خلیفه با او کشته شد، پیوسته می‌کوشید به امام تقرب جوید و از برخی روایات هم پیداست که متوکل او را متهم به شیعی گری می‌کرد که این امر خود نشانگر آن است که متوکل تا حدودی به وضع او پی برده بود [۲۱]. درباره‌ی فتح آمده است که متوکل به او گفت: ای فتح این (امام هادی) دوست توست و در صورت فتح خندید، و فتح هم در چهره‌ی خلیفه خندید. همچنین از داستان زیر آشکار می‌شود که برخی از فرماندهان سپاه نظام، مهر آن امام و چه بسا ولایت او را در دل نهان داشتند. از طرفی این ماجرا گوشه‌ای از انتشار دوستی امام و احترام او در بین عموم مردم، بخصوص در حرمین شریفین (مکه و مدینه)، پرده بر می‌دارد. از یحیی بن هرثمه، فرماندهی سپاه عباسی، نقل می‌کنند که گفت: متوکل مرا به مدینه فرستاد تا امام هادی را به خاطر مطلبی که درباره‌ی او شنیده بود، به نزدش ببرم. چون به مدینه رفتم، مردم آنجا چنان بنای بانگ و شیون نهادند که تا آن هنگام همانند آن را نشنیده بودم. من شروع به تسکین دادن آنها کردم و سوگند خوردم که درباره‌ی وی به انجام کار ناپسندی مأمور نشده‌ام، آنگاه به بازرسی منزلش پرداختم و در آنجا چیزی جز قرآن و دعا و همانند اینها نیافتم. سپس او را حرکت دادم و خود عهده‌دار خدمتش شدم و با وی خوشرفتاری کردم. [صفحه ۲۴] یکی از روزها در حالی که آسمان صاف بود و خورشید هم می‌درخشید، بر مرکبش سوار شد در حالی که بارانی در بر کرده و دم مرکبش را گره زده بود، من از کار او در شگفت شدم اما دیری نپائید که ابری در آسمان پیدا شد و بارانی تند باریدن گرفت و کار ما بسیار دشوار گشت. در این هنگام امام هادی رو به من کرد و گفت: من می‌دانم آنچه که دیدی (بستن دم مرکب) غریب شمردی و پیش خود پنداشتی که من در این کارها از تو داناترم. امام این گونه نبود که تو گمان کردی بلکه من در صحرا پرورش یافته‌ام و بادهایی را که دنبال خود باران دارند، بهتر می‌شناسم از این رو خود را برای بارش باران آماده کردم. چون به مدینه‌السلام رسیدم، ابتدا نزد اسحاق بن ابراهیم طاهری که والی بغداد بود، رفتم. او گفت: ای یحیی! این مرد زاده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و متوکل هم همان

کسی است که او را می‌شناسی اگر او را علیه این مرد برانگیزی او را خواهد کشت و آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خصم تو خواهد بود. به او پاسخ دادم: به خدا سوگند از او جز کردار نکو ندیدم. آنگاه به سمت سامراء روانه شدم و در آغاز نزد وصیف ترکی که از یاران او بودم، رفتم و صیف به من گفت: به خدا قسم اگر یک موز سر این مرد (امام هادی) کم شود با من طرفی! من از گفتار این دو (اسحاق و وصیف) تعجب کردم. آنگاه از آنچه از امام هادی دیده بودم، متوکل را آگاه کردم و او را بسیار تمجید گفتم. متوکل نیز پاداش خوبی به امام هادی داد و به وی [صفحه ۲۵] بسیار احترام گذاشت و خوبی کرد [۲۲].

روزگار امام هادی علیه السلام به واسطه وجود تحولات سیاسی، دوره ممتازی بود. چرا که در این دوره، بازگشت ترکان به کاخ عباسی فزونی گرفت و هر یک از فرماندهان آنان به طرف یکی از نامزدهای خلافت گراییده بودند و در پی فرصت می‌گشتند تا نامزد مورد نظر خود را به حکومت بنشانند و با خلیفه نامیدن او و به نام وی امور و مصالح کشور را هر طور که خواهند به بازی بگیرند. پس از وفات معتصم، فرزندش الواثق بالله عهده‌دار حکومت شد و ابن‌الزیات را به وزارت خویش برگزید و بر برادر خود جعفر خشم گرفت. اما حکومت او دیری نپایید که با مرگ وی پایان پذیرفت و متوکل جانشین او شد و ابن‌الزیات را کشت. دوران حکومت متوکل تا حدودی روی ثبات و آرامش به خود دید. اندکی پیش از مرگ واثق از وی درباره‌ی جانشینش پرسید و او پاسخ داد: خدا مرا نبیند که خلافت را زنده و مرده به گردن خویش بندم! از این سخن معلوم می‌شود که خلافت در عصر او حاوی چه مفهومی بوده است. آیا مگر این واژه بجز سرکوب و فریب و توطئه و غوطه‌وری در شهوتها مفهومی دیگری هم داشت؟ به علاوه مگر او خود برادرش متوکل را پس از آنکه امارت حج را بدو سپرد، به این خاطر که پی برد او بر سر [صفحه ۲۶] خلافت با وی به رقابت پرداخته، روانه‌ی زندان نکرد و شفاعت هیچ کس را هم درباره‌ی او پذیرا نشد؟ پس از وفات الواثق بالله، متوکل به حکومت رسید و چنان که گفتیم عصر او تا حدودی شاهد ثبات و آرامش بود. اما این آرامش و ثبات بر پایه ظلم و گمراه سازی مردم استوار گشته بود. برجسته‌ترین نموده‌های سیاست وحشت آفرین او، در اقدامات وی در قبال علوی‌ها تجلی می‌یابد. او دستور داد قبر سیدالشهداء علیه السلام را به همراه خانه‌های اطرافش ویران کنند و به جای آن زمین را شخم زنند و تخم بکارند و آبیاری کنند که تمام آثار آن محو شود و مردم هم از زیارت آن قبر منع شوند و ندا داد هر که پس از سه روز در اطراف قبر دیده شود گرفتار و به زندان «مطبق» سپرده خواهد شد. مردم هم از ترس اینکه مبادا دستگیر شوند، گریختند، در واقع متوکل با پیش گرفتن این سیاست حمیت و خشم مسلمانان و بویژه بغدادیان را که به سب علویها در مساجد و خیابانها اعتراض کرده بودند، برانگیخت [۲۳].

همچنین در دوران خلافت متوکل خشکسالی وحشتناکی در عراق روی داد و بسیاری از مردم جان خود را از دست دادند. در این اثنا رومیان، با دیدن ضعف حکومت عباسی در بلاد اسلام طمع کردند و از نو حملات خود را به شهر قالیقلا واقع در جنوب آسیای صغیر، [صفحه ۲۷] آغاز کردند و مردم آنجا را شکست سختی دادند [۲۴]. از داستان زیر می‌توان به طبیعت حکومت متوکل و مراتب دشمنی و سرکوب وی بر ضد علویان و ترس او از شورش آنان به خوبی پی برد. بختی نقل کرده است: در منطقهای به نام منبج نزد متوکل بودم که یکی از فرزندان محمد بن الحنفیه بر او وارد شد. او چشمانی زیبا داشت و جامه ای نیکو در بر کرده بود. پیش متوکل درباره‌ی او بدگویی کرده بودند. جوان رو به روی متوکل ایستاد و متوکل رو به فتح بن خاقان وزیر خود کرده بود و با وی سخن می‌گفت. چون زمان ایستادن به درازا کشید و جوان دید که متوکل به او نمی‌نگرد، خطاب به او گفت: «ای امیرالمؤمنین! اگر مرا احضار کرده ای تا تأدییم کنی قطعاً بی ادبی کرده ای و اگر احضارم کرده ای تا او باشی که در محضر تو گرد آمده‌اند مرا بشناسند باید بگویم اینان از اهانت تو نسبت به خانواده‌ی من آگاهند». متوکل گفت: به خدا قسم ای حنفی اگر آن پیوند خویشی میان من و تو نبود و حلم من مرا به مهربانی بر تو وادار نمی‌کرد، هر آینه زبانت را بیرون می‌کشیدم و با شمشیر سرت را از بدن جدا می‌ساختم حتی اگر پدرت محمد به جای تو بود. آنگاه به فتح بن خاقان وزیر خود روی کرد و گفت: می‌بینی از دست خاندان ابوطالب چه می‌کشیم؟ یا حسنی که می‌خواهد تاج عزتی را که [صفحه ۲۸] خداوند پیش از او به

ما داده، به سوی خود بکشد یا حسینی که می کوشد آنچه را که خداوند پیش از او درباره‌ی ما نازل فرموده نقض کند و یا حنفی که به جهل خویش می خواهد شمشیر ما خونش را بریزد. جوان به او گفت: «آیا باده گساری و شراب و نی‌ها (موزیک) و غلام بچه‌ها برای تو حلمی باقی گذاشته؟ و چه وقت توبه خانواده‌ی من مهربان بودی در حالی که فدک را که ارث آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود از آنها چاپیدی و اینک ابوحرمله آن را وارث شده است. و اما اینکه نام پدرم محمد را یاد کردی باید بدانی که تو می خواهستی (با بردن نامش) از عزتی که خدای و رسولش او را بالا برده بودند پایین بکشانی و به شرفی دست یازی که از رسیدن به بلندای آن ناتوانی و بدان نمی رسی. تو چنانی که شاعر گفت: فغض الطرف انک من نمیر فلا کعبا بلغت و لا کلابا تو از آنچه از دست حسنی و حسینی و حنفی می کشی به من شکایت می کنی پس چه بدياری و چه بد خاندانی! آنگاه جوان پای خویش را دراز کرد و گفت: این دو پای من برای زنجیرت و این گردن من برای شمشیرت. پس به گناه من مبتلا شو و ستم مرا به گردن گیر که این نخستین کار ناشایستی نیست که تو و پیشینیان آن را به اجرا درآورده اید. خداوند متعال می فرماید: (قل لا أسألکم علیه أجرأ الا- الموده فی القربى) پس به خدای سوگند که تو درخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پاسخ نگفتی و به کسانی جز خویشان او مهربانی کردی. [ صفحه ۲۹ ] پس به همین زودی بر حوض کوثر وارد می شوی و پدرم و جدم علیهما السلام تو را از آن دور می رانند». متوکل از شنیدن این سخنان گریست و سپس برخاست و به قصر کنیزانش رفت و فردای آن روز همان جوان را به حضور طلبید و به وی انعام گرانمایه ای داد و آزادش کرد [۲۵]. پنجه‌ی آهنین ستم متوکل و ظلم فراوان او موجب دشمنی مردم با وی شد. ظلم و بیداد وی حتی سپاه او را فرا گرفت تا آنجا که ارتش او به رهبری افرادی به نامهای بغای صغیر و باغر بر ضد او سر به شورش برداشتند و در نتیجه متوکل و وزیرش فتح بن خاقان کشته شدند و فرزندش منتصر در ماه شوال سال ۲۴۷ هـ به جای او به خلافت نشست و برادرانش معتز و مؤید را از ولایت عهدی خلع کرد و در تمام امور و بویژه مسائلی که با علوی‌ها در ارتباط بود شیوه ای مخالف با روش پدرش اتخاذ کرد. دوران خلافت منتصر که برخی از مورخان از آن به خوبی یاد کرده‌اند، چندان به درازا نکشید. مورخان منتصر را شخصی بردبار، خردمند، بخشنده، اهل کار خیر، بسیار منصف، خوشرفتار و... معرفی کرده‌اند [۲۶]. منتصر پس از گذشت ۶ ماه از خلافتش در سال ۲۴۸ هـ از دنیا رفت و مردم با احمد فرزند محمد معتصم بیعت کردند و به او لقب المستعین [ صفحه ۳۰ ] بالله دادند. به نظر می رسد که مستعین در نظر داشت جلوی نفوذ ترکها را که نیروی نظامی آنها به نیروی سیاسی فزاینده ای در کشور مبدل شده بود، بگیرد اما از طرف آنها و بویژه از سوی «بغای صغیر» با مخالفت سرسختانه ای رو به رو شد. آنان با معتز بن متوکل دست بیعت دادند و میان یاران و هواداران این دو خلیفه که مقرر اولی در بغداد و مقرر دومی در سامراء بود جنگ خونباری در گرفت. این جنگ در شرایط اقتصادی کشور بسیار تأثیر گذاشت. با به خلافت رسیدن معتز، مستعین به واسطه تبعید شد و سرانجام به دست گروهی که سعید خادم رهبری آنها را برعهده داشت، به قتل رسید [۲۷]. اما معتز نیز همواره از ناحیه‌ی ترکان که پدرش را کشته و پسر عمویش را از خلافت خلع کرده بودند احساس ترس و نگرانی می کرد. بالاخره خلافت برای او نیز پایدار نماند و به طرز فاجعه آمیزی به قتل رسید. ماجرای کشته شدن معتز بنا به نقل مورخان این گونه بود:.... گروهی از ترکان بر او وارد شدند و پای او را گرفتند و او را روی زمین کشیدند و تا در اتاق آوردند و با گرز، بر سر او زدند و جامه اش را دریدند و او را در آفتاب نگه داشتند او از شدت گرما یک پا بر زمین می نهاد و پای دیگر بر می داشت. بعضی هم به او سیلی می زدند و او با دست خویش روی خود را می گرفت تا از ضربه‌های آنها جلوگیری کند سپس گروهی از علمای کاخ حکومتی را شاهد خلع او گرفتند و آنگاه وی را در سردابی داخل کردند [ صفحه ۳۱ ] و در سرداب را با آجر گرفتند و او در همانجا محبوس بماند تا از دنیا رفت [۲۸]. پس از مرگ معتز، مهدی پسر واثق در سال ۲۵۵ هـ به خلافت رسید. در دوران خلافت وی نابسامانی و آشفتگی در تمام کشور حکمفرما شد. در بغداد سپاهیان سر به شورش برداشتن و آتش انقلاب علوی‌ها نیز در گوشه و کنار کشور شعله‌ور گردید. بدین ترتیب خلافت عباسی به منزله‌ی شعاری در آمد برای هر کس که به حکومت طمع بسته

بود و توطئه و فریب شاخصه‌ی برجسته‌ی هر سیاستی شد. تمام این حوادث فرجام طبیعی سرکوب و فریبی بود که توسط اسلاف نخستین این خلفا به منصفی ظهور رسیده بود. چرا که وقتی معتصم ترکها را بر دیگران مقدم داشت و نیروی نظامی کوبنده‌ی ای از آنها ترتیب داد و به نیروی آنان مردم را سرکوب می کرد و آتش انقلابها و شورشها را فرو می نشاند، طبیعی بود که این نیروی روزی به قوه‌ی تبدیل شود که خاندان او را مورد تهدید قرار دهد و خلافت را دستخوش نابودی سازد. تا آنجا که یکی از مورخان می نویسد چون معتز بر تخت خلافت نشست، خاصان او بیامدند و منجمان را احضار کردند و به آنها گفتند: بنگرید که این خلیفه چند سال زندگی می کند و تا کی بر تخت خلافت می نشیند؟ یکی از نکته سنجانی که در مجلس حضور داشت، گفت: من از منجمان به عمر خلیفه و نیز مدت خلافت او آگاه ترم! حاضران از او پرسیدند: پس [ صفحه ۳۲ ] بگو خلیفه چند سال زندگی و چند سال خلافت می کند؟ مرد پاسخ داد: تا هر وقت که ترکان بخواهند! تمام کسانی که در مجلس بودند، از پاسخ این مرد خندیدند [۲۹]. آری انحراف ظاهراً در آغاز کار اندک می نماید اما بعداً به سرعت همه‌ی مصالح و منافع را زیر پوشش خود می گیرد! در این میان ائمه علیهم السلام و یارانشان از ارزشهای حق و عدالت و آزادی دفاع می کنند تا مبدا مصالح دین و امور ملت به چنین فجایع ناگواری بینجامد. [ صفحه ۳۳ ]

## زندگی امام هادی

### اشاره

در دومین روز از ماه رجب سال ۲۱۲ هجری، مدینه‌ی منوره و قریه‌ی (صریا) به پیشواز ولادت نخستین فرزند امام جواد علیه السلام شتافت و موجی از سرور و خوشحالی این بیت هاشمی را فراگرفت. پدرش او را به نام جدش. رضا علیه السلام، و نیای اکبرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواند و کنیه اش را ابوالحسن نامید. القاب با مسمای حضرتش از سیما و سیرت بزرگوار و پاک او حکایت می کنند. القاب او عبارتند از: نجیب، مرتضی، هادی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیب و متوکل. چون به شهر سامراء منتقل شد و در محله‌ی ای به نام عسکر مسکن گرفت، عسکری یا فقیه عسکری نیز خوانده می شد. برخی گفته اند: شهر سامراء را عسکر می نامیدند چون جایگاه ارتش و سپاه بود و از همین رو امام هادی را (عسکری) می خواندند. مادرش سمانه‌ی غریبه نام داشت. کودک در زیر سایه‌ی پدرش رشد و نمو کرد و پدرش او را به دانش امامت می پرورید و هر روز درفشی از علوم و معارف دینی برای او برمی افراشت و وی را می فرمود که بد آنها اقتدا کند. [ صفحه ۳۴ ] در محرم سال ۲۲۰ هجری که معتصم امام جواد علیه السلام را به عراق فراخواند، آن حضرت فرزند خویش را در دامانش نشاند و از او پرسید: دوست داری از سوغات عراق چه چیزی به تو هدیه کنم؟ فرزندش پاسخ داد: شمشیری که گویی شعله‌ی آتش است [۳۰]. اما او نه آن شمشیر را دید و نه پدرش را که او هرگز از این سفر باز نگشت. شاید در روز ۲۹ ذی قعدة سال ۲۲۰ هجری، زمانی که هشت سال بیشتر از عمر او نمی گذشت، وقتی خانواده اش او را هراسان دیدند و از او پرسیدند: تو را چه می شود؟ گفت: به خدا پدرم در این لحظه از دنیا رفت. به او گفتند: چنین مگو. اما او پاسخ داد: به خدا این چنین است که می گویم. آن روز را یادداشت کردند، و همان بود که این کودک گفته بود [۳۱]. وصیت پدرش در مورد جانشینی او قبلاً به سران طائفه شیعه رسیده بود. از این رو پس از مرگ آن حضرت همه اجتماع کردند و امامت را بدو سپردند. (در این باره در فصل نخست به تفصیل سخن گفتیم). در باقی دوران خلافت معتصم و نیز دوران خلافت واثق در همان شهر پدر خویش اقامت کرد. آوازه‌ی نیکی او در همه جا پیچیده بود. چون متوکل به خلافت نشست ترسید که مبدا امام علیه السلام بر ضد او دست به کار قیام و شورش شود از این رو وی را به سوی خود طلبید تا هم از نزدیک او [ صفحه ۳۵ ] را تحت نظر داشته باشد و هم بتواند در مواقع ضروری به راحتی بر وی فشار وارد کند. به نظر می رسد که متوکل پس از

آنکه نامه‌های پی در پی از حجاز مبنی بر آنکه اهالی مکه و مدینه به آن حضرت گرایش دارند دریافت کرد، خواستار آمدن آن حضرت به نزد خود شد. چنین می‌نماید که متوکل همسر خویش را در پی تحقیق از کسانی که این نامه‌ها را برای او فرستاده بودند، روانه کرد. از نحوه دعوت امام چنین برمی‌آید که متوکل از ناحیه‌ی آن حضرت به شدت احساس نگرانی می‌کرده زیرا با فرستادن گروهی به طور مخفیانه، چنان که گذشت، در صدد تحقیق و تفحص از این امر بوده است. متوکل طی یک نامه‌ی ملاطفت آمیز به امام هادی علیه‌السلام آن حضرت را به سوی خود فراخواند. در این نامه چنین آمده بود: امیرالمؤمنین چنین دید که عبدالله بن محمد را به خاطر نادیده انگاشتن حق شما و کوچک شمردن منزلت و شأن شما و نیز نسبت دادن برخی از مسائل به شما از مسئولیت جنگ و نماز در مدینه از منصب و مقام برکنار دارد. زیرا امیرالمؤمنین بی گناهی شما را در آن مسائل به خوبی می‌داند و از صدق نیت و نیکوکاری و گفتار شما باخبر است و می‌داند که شما در صدد گرفتن کار خلافت نیستید [۳۲]. عبدالله بن محمد، قبلاً نامه‌ای به متوکل نگاشته و امام را متهم ساخته [صفحه ۳۶] بود که قصد دارد بر ضد خلیفه دست به قیام و شورش زند. امام علیه‌السلام نیز نامه‌ای به متوکل نوشت و ساحت خود را از این اتهام مبرا کرد. متوکل در ادامه‌ی نامه‌ی فوق چنین می‌نویسد: امیرالمؤمنین به جای عبدالله بن محمد، محمد بن فضل را والی مدینه مقرر کرده است و به او فرموده است که تو را مورد احترام و تجلیل قرار دهد و به فرمان و نظر تو گوش سپارد تا بدین ترتیب به خدای و امیرالمؤمنین تقرب جوید. امیرالمؤمنین به (دیدار) شما مشتاق است و دوست می‌دارد بار دیگر با شما تجدید عهد کند و به سیمای شما بنگرد [۳۳]. چون امام هادی علیه‌السلام به سامراء آمد، متوکل بر آن شد تا از قدر و منزلت آن حضرت در نزد مردم بکااهد. از این رو دستور داد امام را پیش از آنکه به نزد وی ببرند برای سه روز در کاروانسرای گدایان منزل دهند. غافل از آنکه منزلت امام در پیشگاه خدا یابندگان پاک سرشت او بسته به منزلی که در آن سکنی می‌گیرد و یا ثروتی که دارد نیست، بلکه بسته به میزان زهد او در دنیا و اشتیاقش بدانچه نزد خداست، می‌باشد. بنابراین صبر و شکیب او بر اهانتها و آزارها، آن هم در راه خدا، جز بر میزان نزدیکی او به خداوند نخواهد افزود. یکی از پیروان امام هادی علیه‌السلام به نام صالح بن سعد، در همان مکان متواضع به خدمت آن حضرت رسیده به وی گفت: فدایت شوم! اینان [صفحه ۳۷] خواسته‌اند نور تو را خاموش سازند و تو را در میان مردم رسوا کنند و برای همین در این جای ناپسند فرودت آورده‌اند. لکن امام علیه‌السلام یکی از کرامات خویش را به وی نمایاند و آنگاه فرمود: «هر جا که باشیم این برای ما مهیاست ما در سرای گدایان نیستیم» [۳۴]. به نظر می‌رسد که آن حضرت در مدت اقامت خود در سامراء رهبری خط مکتبی را، به راههای مختلف در دست داشته و از سکونت در این شهر ناخشنود نبوده است چنان که می‌فرماید: «مرا بر خلاف میلم به سر من رای آوردند و اگر مرا از اینجا اخراج کنند باز هم به رغم میل من است. راوی گوید: پرسیدم چرا؟ فرمود: چون هوای این شهر پاک و آبش گواراست و بیماری‌اش کم» [۳۵]. متوکل عباسی که مراتب بغض و کینه ورزی وی در حق اهل بیت علیهم‌السلام و پیروانشان بر کسی پوشیده نیست، با این تصمیم در حقیقت می‌خواست بزرگ‌ترین و نیرومندترین مخالفانش را در نزدیکی خویش جای دهد، تا او را راحت‌تر تحت نظر بگیرد و هر گاه که خود خواست به زندگی او خاتمه بخشد. اما آن حضرت به اذن خداوند تدبیری اندیشید و تصمیم گرفت تا عمق هیأت حاکمه نفوذ کند و نزدیک‌ترین یاران خلیفه را زیر نفوذ خویش درآورد و چنین نیز کرد. تا آنجا که مادر متوکل برای امام علیه‌السلام نذر می‌کند. شاید اینگونه روایات گوشه‌ای از ابعاد تأثیر امام [صفحه ۳۸] هادی را در کاخ حکومتی بیان کند: ۱- «متوکل در اثر دملی که روی بدن وی پدید آمده بود، در بستر مرگ بود. بیماری او چنان بود که هیچ کس جرأت به خود نمی‌داد، برای جراحی کاردی تیز به بدن او رساند. از این رو مادرش نذر کرد که اگر متوکل از این بیماری بهبود یابد مقدار فراوانی از مال خویش را به امام هادی بدهد». فتح بن خاقان به متوکل پیشنهاد کرد که اگر کسی را به نزد امام علیه‌السلام بفرستی و از او (راه چاره‌ی این بیماری را) بخواهی شاید او دارویی بشناسد که با استفاده از آن، بهبود یابی. متوکل گفت: کسی را نزد او نفرستید. فرستاده رفت و بازگشت و پیغام آورد «پشکل» گوسفند را که زیر پامالیده شده گرفته با گلاب بخیسانید و بر محل دمل

بگذارید که به اذن خدا سود بخش است. برخی از کسانی که در محضر متوکل حاضر بودند، از شنیدن این سخن به خنده افتادند اما فتح بن خاقان به آنها گفت: چه زیان دارد که سخن او را نیز تجربه کنیم؟ به خدا سوگند من امیدوارم با آنچه او گفته بهبود خلیفه حاصل گردد. از این رو مقداری پشکل آورده در گلاب خیساندند و بر موضع دمل نهادند. سر دمل باز شد و هر چه در آن بود بیرون آمد. مادر متوکل از بهبود فرزند خویش بسیار خوشحال شد و ده هزار دینار، مختوم به مهر خویش، برای آن حضرت فرستاد و متوکل هم از [ صفحه ۳۹ ] بستر بیماری برخاست [۳۶]. ۲- از صقر بن ابی دلف کرخی روایت شده است که گفت: چون متوکل، سرور ما امام هادی علیه السلام را به سامراء آورد در پی تفحص از حال و روز آن امام برآمد. وی گوید: زرافی حاجب متوکل به من نگریست و دستور داد که نزد او بروم چون نزدش در آمدم از من پرسید: صقر! چه خبر؟ گفتم: خیر است استاد، گفت: بنشین و از اول تا آخر آن را بگو. گفتم: اشتباه کردم که آمدم. صقر گوید: مردم از گرد او پراکنده شدند، سپس او از من پرسید: تو چه کار داری و برای چه آمدی؟ گفتم: برای امر خیری، پرسید: شاید آمده ای از حال مولایت جویا شوی؟ گفتم: مولایم؟! مولای من، امیرالمؤمنین است. گفت: ساکت! مولای تو حق و واقعی است. از من بیم مدار که من نیز بر مذهب تو هستم. گفتم: الحمد لله. آنگاه پرسید: آیا دوست داری مولایت را ببینی؟ گفتم: آری. گفت: بنشین تا صاحب برید از پیش او برود. صقر گوید: چون صاحب برید رفت، زرافی به یکی از غلامانش گفت: دست صقر را بگیر و او را به اتاقی که آن علوی محبوس در آنجاست ببر و او را با آن علوی تنها گذار. غلام مرا به اتاق برد و به اتاقی اشاره کرد. وارد آن اتاق شدم و ناگهان آن حضرت را دیدم که بر روی حصیری نشسته و به موازاتش نیز قبری حفر [ صفحه ۴۰ ] شده است. بر او سلام گفتم و او پاسخ داد. سپس مرا به نشستن فرمان داد و آنگاه پرسید: صقر چرا اینجا آمدی؟ گفتم: آمدم تا از حال و اوضاع شما جویا شوم. صقر گوید: آنگاه به قبر نگریستم. امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: صقر! نگران نباش آنها اکنون به ما سوء قصدی ندارند. گفتم: الحمد لله [۳۷]. ۳- ابو عبدالله زیادی گوید: چون متوکل مسموم شد، نذر کرد که اگر خدا او را عافیت بخشد، مال کثیری به صدقه دهد. وقتی متوکل سلامت خود را به دست آورد میان فقها در مورد مصداق و مقدار «مال کثیر» اختلاف شد. حسن، حاجب متوکل، به وی گفت: امیرالمؤمنین! اگر رأی صواب را برای شما آورم، مرا چه پاداشی در نزد شماست؟ متوکل گفت: ده هزار درهم و گرنه صد تازیانه بر تو خواهم زد. حسن گفت: می پذیرم. آنگاه نزد امام هادی علیه السلام رفت، از وی درباره‌ی مصداق مال کثیر سؤال کرد. امام به او پاسخ داد: به متوکل بگو باید هشتاد درهم صدقه دهد. متوکل پرسید: به چه علت؟ حسن نزد امام رفت و از علت این حکم جویا شد. امام فرمود: چون خدای تعالی به پیامبرش فرمود: (لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره) [۳۸]. شمار مواطنی که خداوند، پیامبر را یاری داده به هشتاد می رسد. حسن با شنیدن این پاسخ نزد متوکل آمد و او را از جواب امام آگاه [ صفحه ۴۱ ] ساخت، متوکل نیز خوشحال شد و ده هزار درهم به وی عطا کرد [۳۹]. ۴- بدین سان امام هادی علیه السلام مسائل و معضلات را حل می کرد و این امر ایمان و شناخت مردم را در حق او فزونی می بخشید و از جهالت دشمن آن حضرت یعنی متوکل پرده بر می داشت. بسیار اتفاق می افتاد که متوکل به برخی از یارانش اشاره می کرد که از آن حضرت پرسشهای دشوار بکنند تا شاید او را مغلوب سازند. به عنوان نمونه متوکل به ابن سکیت گفت: در حضور من، پرسش دشواری از ابن الرضا بپرس. ابن سکیت هم از آن حضرت پرسید: چرا خداوند موسی را با عصا و عیسی را با شفا دادن کور و پیس و زنده کرده مردگان و محمد را با قرآن و شمشیر مبعوث کرد؟ امام هادی در پاسخ او فرمود: خداوند موسی علیه السلام را در زمانی با عصا و ید بیضا مبعوث کرد که سحر و جادو بر مردمان چیرگی داشت. بنابراین موسی هم معجزاتی از همان نوع بر ایشان آورد تا بر سحر و چشم بندی آنها پیروز شود و حجت را بر آنها اثبات کند. و عیسی علیه السلام را در زمانی با بهبود بخشیدن کورها و پیسها و زنده کردن مردگان به پیامبری مبعوث کرد که علم طب بر مردم چیرگی داشت و عیسی با این معجزات به اذن خدا بر آنها چیره شد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با قرآن و شمشیر مبعوث کرد در عصری که شعر و شمشیر بر اهل زمانه غالب بود. از این رو خداوند با قرآن تابناک و شمشیر توانا، شعر و شمشیر



مردم را مقهور ساخت و حجت را بر آنها اثبات کرد. [ صفحه ۴۲ ] ابن سکیت پرسید: اکنون حجت چیست؟ امام فرمود: «عقل که بدان کسی که بر خدا دروغ می‌بندند شناخته می‌شود و مورد تکذیب قرار می‌گیرد». شایان ذکر است که ابن سکیت در نحو و شعر و لغت از دانشمندان بزرگ به شمار می‌آید. درباره‌ی کتاب منطق او گفته‌اند که بهترین کتابی است که علمای بغداد در زمینه‌ی لغت تألیف کرده‌اند. متوکل که این دانشمند بزرگ را برای تربیت پسرانش معتز و مؤید به کار گمارده بود، روزی از وی پرسید: آیا در پیشگاه تو پسران من محبوب‌ترند یا حسن و حسین علیهم‌السلام؟ ابن سکیت پاسخ داد: به خدا قنبر، غلام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از تو و پسران تو بهتر است! متوکل با شنیدن این پاسخ به ترکان دستور داد که زبانش را از پس گردنش بیرون آورند. آنها نیز چنین کردند و ابن سکیت به شهادت رسید. ۵- در یکی از روزهای بهار، که آسمان صاف و هوا گرم بود، مردم در یکی از مناسبت‌های رسمی با لباس‌های تابستانی از خانه‌های خود بیرون آمدند. امام هادی علیه‌السلام نیز با پوشیدن جامه‌ای زمستانی از خانه بیرون آمد. چون به میان صحرا رسیدند، ابری پر باران ظاهر شد و بارانی سخت باریدن گرفت و هیچ کس جز امام هادی از شر باران و گل در امان نماند. بدین وسیله بسیاری از مردم به سوی او و دانش حضرتش راهنمایی شدند. این گونه بود که آن حضرت علیه‌السلام می‌کوشید خود را با محیط ناگوار عصر متوکل هماهنگ سازد تا بتواند از موقعیت مثبتی که در جهت مصلحت دعوت الهی برای او فراهم می‌آید، بهره‌برداری کند و این کار البته با [ صفحه ۴۳ ] حکمت خردمندانه و استقامت و بردباری وی در راه خدا امکان‌پذیر می‌شد. اما متوکل، در واپسین روزهای عمر خویش، تصمیم گرفته بود آن حضرت را از میان بردارد، لکن خدا بدو رخصت نداد و به عمر وی در یک شورش خونبار، پایان داد. در کتاب جزامه آمده است چون متوکل، امام هادی را حبس کرد و او را به علی بن کرکر سپرد، امام به او گفت: من در نزد خدا از شتر صالح گرامی‌ترم (تمتعوا فی دارکم ثلاثه أيام ذلک وعد غیر مکذوب) [۴۰]. «سه روز در خانه خویش کامروایی کنید که این وعده‌ای است صادق». چون روز بعد فرا رسید، علی بن کرکر او را آزاد کرد و به او معتقد شد. در روز سوم افرادی به نام‌های یا غزو تاشی و معطوف بر متوکل هجوم برده او را کشتند و فرزندش منتصر را به خلافت تعیین کردند [۴۱]. شاید متوکل چندین بار امام را زندانی کرده بود، اما هر بار خدا او را از شرویهایی می‌داد و شاید هم او هر بار از برپا شدن شورش فراگیر علیه خود می‌ترسید به علاوه آنکه وی توجیهی برای کشتن امام نداشت و خود می‌دانست که در میان یارانش کسانی هستند که هواخواه و پیرو آن حضرت می‌باشند. مثلاً یکبار بطحایی که از خاندان ابوطالب ولی از پیروان بنی‌عباس بود [ صفحه ۴۴ ] از آن حضرت نزد متوکل بدگویی کرد و گفت: در خانه‌ی او سلاح و اموالی است. متوکل، سعید حاجب را دستور داد که شبانه به منزل آن حضرت هجوم برد و تمام اموال و سلاح‌هایی را که در خانه‌ی او یافت می‌شود برای وی بیاورد. ابراهیم فرزند محمد گوید: سعید حاجب به من گفت: شبانه به سرای امام هادی رفتیم. نردبانی همراه داشتیم به وسیله‌ی آن خود را به بالای بام خانه رسانیدم و در تاریکی از پلکان فرود آمدم. نفهمیدم چگونه به خانه رسیدم که ناگهان آن حضرت مرا از درون خانه صدا کرد و گفت: «سعید همانجا بمان تا برایت شمع بیاورم!». مدتی نگذشت که برایم شمعی آورد، کلاه و ردای پشمین در تن آن حضرت دیدم. سجاده‌اش بر حصیری پهن بود. او که رو به قبله نشسته بود، به من گفت: «این اتاقها». وارد اتاقها شدم و آنها را مورد بازرسی قرار دادم و چیزی در آنها نیافتم. تنها کیسه زری دیدم که به مهر مادر متوکل ممهور بود و کیسه‌هایی نیز یافتیم که با همان مهر ممهور شده بود. امام هادی به من فرمود: «این سجاده». سجاده را بالا زدم شمشیری یافتیم که غلاف نداشت. من نیز کیسه‌ها و شمشیر را برداشته برای متوکل بردم. چون متوکل به مهر مادرش بر روی کیسه‌ها نگرست، کسی را در پی او (مادرش) فرستاد مادرش نزد او آمد. متوکل درباره‌ی آن کیسه‌ها از مادرش پرسید، که برخی خادمان خاص به من گزارش دادند. مادر متوکل [ صفحه ۴۵ ] به وی پاسخ داده بود: که من به هنگام بیماری تو نذر کردم که اگر بهبود یابی ده هزار دینار برای آن حضرت ببرم و این دینارها همان است و این مهر توست بر این کیسه‌ها که امام آنها را حتی باز هم نکرده است!! متوکل کیسه‌ی آخر را گشود، در آن چهار صد دینار بود. آنگاه دستور داد که آن کیسه را پیش کیسه‌های دیگر ببرند و به من

گفت: این کیسه‌ها با دینارهایی که در آنهاست به علاوه‌ی این شمشیر را به امام هادی بازگردان. من کیسه‌ها و شمشیر را دوباره باز گرداندم. از او خجالت می‌کشیدم از این رو به وی عرض کردم: سرورم! بر من گران بود بدون اجازه‌ی شما وارد خانه شوم اما چه کنم که مأمورم بودم. امام فرمود: (و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون) [۴۲]. در واقع شیعیان برای امام اموالی می‌بردند، اما شیوه‌های مخفیانه را به خوبی به کار می‌بستند. آنان با برخورداری از عناصر نفوذی خود در کاخ عباسی، از مواقع خطر به خوبی آگاهی می‌یافتند و می‌توانستند به موقع خود را از افتادن در خطرها به دور نگه دارند. حدیث زیر گوشه‌ای از این تدبیرها را برای ما آشکار می‌سازد: منصوری از عموی پدرش روایت می‌کند که گفت: روزی نزد متوکل رفتم. او مشغول باده نوشی بود مرا نیز به باده فراخواند. گفتم: سرورم! هرگز شراب ننوشیده‌ام. گفت: تو با علی الهادی باده شراب می‌نوشی. پاسخ دادم: کسی را که نزد توست نمی‌شناسی؟ این سخنان تو را زیان [صفحه ۴۶] می‌رساند و او را زیان نمی‌رساند. این سخن متوکل را درباره‌ی آن حضرت برای امام علیه‌السلام نقل نکردم. او گوید: روزی از روزها فتح بن خاقان به من گفت: این مرد یعنی متوکل، خبردار شد که مالی از قم به امام هادی علیه‌السلام می‌رسد و مرا دستور داد که مراقب این موضوع باشم و وی را از رسیدن آن مال مطلع سازم. بگو بینم این مال از چه طریقی می‌آید تا بدان طریق نروم. من نزد امام هادی رفتم و پیش او کسی را دیدم که امام احترامش می‌کند. آن حضرت تبسمی کرد و به من فرمود: خیر باشد ابوموسی! چرا آن پیغام اول را نیاوردی؟ (مقصود امام همان حرف متوکل بود) گفتم: نه خاطر ملاحظه تعظیم و اجلال شما. آنگاه آن حضرت فرمود: مال همین امشب به دست من می‌رسد و آنها نمی‌توانند بدان دست یابند تو هم امشب پیش من بمان [۴۳].

### امام پس از عصر متوکل

پس از آنکه متوکل به دعای امام هادی علیه‌السلام و به خاطر توطئه نیروهای ترک تحت فرمانش به قتل رسید ابرهای تیره‌ی رعب و وحشت از فراز سرخاندان ابوطالب و هواخواهان اهل بیت به کنار رفت. زیرا منتصر در کلیه کارها راهی جز راه پدرش را می‌رفت و در حق خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دوستانشان اظهار دوستی و احترام می‌نمود تا آنجا که والی مدینه را [صفحه ۴۷] که از سوی پدرش به آن مقام گمارده شده بود و صالح بن علی نام داشت از کار بر کنار و به جای او علی بن حسین را منصوب کرد. منتصر در این باره به علی بن حسین هشدار داد و گفت: علی! من تو را به سوی گوشت و خون خویش می‌فرستم. آنگاه پوست ساعد خود را کشید و گفت: به سوی این فرستادمت پس بنگر با این قوم (خاندان ابوطالب) چگونه ای و چه رفتاری با آنها داری [۴۴]. اما دیگر خلفای عباسی که پس از متوکل و پسرش منتصر روی کار آمدند، نه آن زور و خشونت متوکل را داشتند و نه آن نرمش منتصر را. از این رو در تاریخ حوادث مهمی نمی‌توان یافت که با حیات امام هادی علیه‌السلام مرتبط باشد و شاید به همین علت آن حضرت فرصتی یافت تا به تربیت و رهبری گروهی از دانشمندان ربانی مشغول شود و به اداره‌ی امور عامه‌ی هواداران و شیعیانش پردازد و به تعقیب برخی از غلات و حيله گرانی که می‌خواستند در صفوف خط مکتبی نفوذ کنند، همت گمارد، مثل ترور یکی از همین حيله گران به دست برخی از هواداران آن حضرت که شاید پس از صدور فتوای شرعی مبنی بر اعدام آن شخص، صورت گرفت!! نوشته‌ی زیر می‌تواند نمونه‌ای از شیوه‌ی مدیریت آن حضرت درباره‌ی امور شیعیان باشد. آن حضرت نسخه‌ی این مکتوب را به ابن راشد سپرد تا آن را به گروهی از [صفحه ۴۸] هواداران وی که در بغداد و مدائن و سواد شهرهای اطراف آن ساکن بودند، برساند. در این نامه آمده بود: «خدای را به پاس سلامت و عافیتی که در آنم و نعمتهای نیکویش ستایش می‌کنم و بر پیامبر و خاندانش برترین درودها را می‌فرستم و کامل‌ترین رحمت و رأفت حضرتش را برای او خواهانم. من ابوعلی بن راشد را به جای حسین بن عبد ربه و کسی که پیش از وی وکیل من بود گماردم و او در نزد من همان منزلی را دارا شد که آن دیگری داشت و او را متصدی همان کاری کردم که وکلای پیشین عهده دار آن بودند تا حق مرا بگیرد و او را برای شما

پسندیدم و وی را در این مقام داشتم که شایسته و در خور آن است. پس خدا شما را رحمت کند، (اموال) خود را به او و به من باز پرداخت کنید و برای او بر خویشتن عذر و بهانه قرار مدهید. بر شما باد که از عذر و بهانه آوردن به درآیید و به طاعت خدا بشتابید و امواتان را حلال گردانید و خونهایتان را از ریخته شدن پاس دارید «و بر نیکی و تقوا کمک کنید نه بر گناه و ستمکاری و از خدا پروا کنید شاید که مورد رحمت قرار گیرید و همگی به ریسمان خدا در آویزید و نمیرید مگر آنکه تسلیم به حق باشید». من در طاعت از وی طاعت خویش را واجب فرمودم و اقدام به نافرمانی از وی را اقدام به نافرمانی از خود مقرر کردم. پس راه (راست) را پای بند شوید که خداوند پاداشتان دهد و فضل خویش بر شما افزون کند که خدا بدانچه نزد اوست گشایشگر و بزرگوار [صفحه ۴۹] است و بر بندگان خویش بسیار نعمت دهد و مهربان است. ما و شما در امان خدائیم. من این نامه را به خط خویش نگاشتم. والحمد لله كثيراً. همچنین آن حضرت در نامه‌ی دیگری نوشت: ای ایوب بن نوح! من تو را فرمان می‌دهم که از رفت و آمد زیاد میان خود و ابوعلی پرهیز کنی و هر یک از شما دو تن، به کاری که بدان مأمور گشته مشغول شود و بدانچه مربوط به ناحیه‌ی خویش است پردازد. اگر شما کاری را که بدان مأمور گشته‌اید به پایان رسانید، از تکرار و یاد آوری من بی‌نیاز می‌گردید. ابوعلی! تو را بدانچه به ایوب فرمودم، دستور می‌دهم که از هیچ یک از اهل بغداد و مدائن چیزی را که برایت می‌آورند، قبول مکن و برای آنان بر من دستور مخواه و به هر کسی که چیزی برایت آورد و از مردم ناحیه‌ی (تحت مأموریت تو) نبود دستور بده که آن را به سوی موکل ناحیه‌ی خویش ببرد و تو را ای ابوعلی بدانچه که به ایوب گفتم، سفارش می‌کنم. هر یک از شما دو تن باید همان فرمانی را که بدو می‌دهم بپذیرد [۴۵]. امام هادی علیه السلام سرانجام پس از گذشت ۳۳ سال از پیشوایی امت و رهبری پیشاهنگان جامعه، فرزند بزرگوارش امام حسن عسکری را بر بالین خود خواست و بدو وصیت کرد و نیکان و نخبگان را گواه وصیت خویش گرفت و آماده‌ی رحیل شد. در سوم رجب و در زمان حکومت المعتمد بالله، روح پاک وی از [صفحه ۵۰] بدنش جدا شد. از دانشمند بزرگ ابن بابویه نقل است که گفت: معتمد به آن حضرت زهر داد و او را شهید کرد! مسعودی می‌نویسد: چون آن حضرت از دنیا رفت، جمله‌ی بنی هاشم از آل طالب و آل عباس و بسیاری از شیعیان، در خانه اش گرد آمدند. از بالای خانه دری گشوده شد و خدمتکاری سیاه بیرون آمد و از پس وی ابومحمد حسن عسکری سر برهنه و جامه چاک داده، خارج شد. صورتش کاملاً به پدرش شباهت داشت. مسعودی همچنین می‌افزاید: خانه مثل بازار پر از سر و صدا بود. اما همین که او بیرون آمد و نشست، مردم لب از گفتگو بستند و دیگر جز صدای عطسه و سرفه چیزی نمی‌شنیدیم. وی گوید: روزی که امام هادی علیه السلام به شهادت رسید، شهر سر من رأی یکپارچه غرق شیون و فغان شد [۴۶]. از عبارت مسعودی چنین برمی‌آید که شهادت امام دهم در روزگار حکومت معتمد که آغاز آن سال ۲۵۶ هـ بوده، اتفاق افتاده است. زیرا برادرش موفق که همه کاره حکومت معتمد بود، بر جنازه‌ی امام حاضر می‌شود. مسعودی در این باره گفته است: ابواحمد موفق، به طرف او (امام حسن عسکری) رفت و با وی معانقه کرد و سپس گفت: پسر عمو خوش آمدی [۴۷]. [صفحه ۵۱] همچنین از سخن ابن بابویه که اعتقاد دارد المعتمد، امام را زهر داده همین نظر استنباط می‌شود. بنابراین باید وفات آن حضرت پس از سال ۲۵۶ هـ باشد نه چنانکه می‌گویند در سال ۲۵۴ هـ. این نکته از کتاب کشف الغمه نیز به دست می‌آید. در آنجا آمده است: امام هادی علیه السلام در آخر حکومت المعتمد با زهر به شهادت رسید [۴۸]. بعید نیست که در اینجا اشتباهی برای ناسخان در ثبت نام المهتدی و المعتمد روی داده باشد. چون سال آخر حکومت المعتمد مصادف با سال ۲۷۶ هـ بوده است. و شاید امامی که در عهد حکومت المهتدی کشته شده امام حسن عسکری باشد که در سال ۲۶۰ هـ به شهادت رسید. والله العالم. [صفحه ۵۲]

همچنانکه پروردگار دوازده نقیب از بنی اسرائیل برگزید، برای این امت هم دوازده پیشوا اختیار کرد تا به اذن او پیشوا و رهنمای مردم به سوی او باشند. (ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم) آیا مگر نه اینکه خداوند می‌داند رسالتش را در کجا قرار دهد؟ چرا. از همین رو امام برترین خلق خدا در علم خداست و به همین دلیل خداوند او را برای این منصب بزرگ الهی برگزیده است!! امام نیز خدا را بنده بود و ایمان و معرفت به خدا دلش را آرام بخشیده بود. دوست داشت در برابر خدا تسلیم باشد به همین علت خدا هم با او دوستی می‌ورزید و وی را جایگاهی والا-عطا کرد و در پیشگاه پروردگارش مورد پسند قرار گرفت. کرامتهایی که بر دستان آن حضرت آشکار شد چیزی جز نشانه‌ای آشکار برای نمایاندن نهایت محبت خدا به او و نتیجتاً نهایت میزان محبت او به خدا و تسلیم و خشنودی‌اش بدانچه خداوند برای او در نظر داشت، نبود. [صفحه ۵۳] امام هادی علیه السلام ذکر می‌داشت که به نظر می‌رسد خود آن را تکرار می‌کرده است. وی این ذکر را به شیعیانش آموخت و به آنان فرمود: از خدا خواسته‌ام که هر کس پس از مرگم، (به آرامگاهم آمد و) با این ذکر خدا را خواند دعایش را اجابت گوید. این ذکر چنین است: «یا عدتی عند العدد و یا رجائی و المعتمد و یا کھفی و السند و یا واحد یا احد یا قل هو الله احد، اسألک بحق من خلقتہ من خلقتک و لم تجعل فی خلقتک مثلهم احدا ان تصلی علیهم و تفعل بی... این ذکر، در واقع دیباچه‌ی صفات امام و کلید شناخت اوست. او بنده‌ای بود که خدا را خالصانه می‌پرستید و نمونه‌ی کاملی بود از آنچه که در این حدیث قدسی آمده است: «بنده‌ی من! مرا فرمان بر، تا نمونه‌ای از من یا مثل من شوی. من به چیزی می‌گویم باش پس همان می‌شود و تو هم به چیزی می‌گویی باش پس همان می‌شود». او بنده‌ای بود مطیع خدا و خدا هم موجودات را رام و فرمانبر او کرد و از پروردگارش ترسید و خدا هم هر چیز را از او ترسانید. ما باید کرامتهای اهل بیت علیهم السلام را در این چهارچوب قرار دهیم که این همان چهارچوب مناسبی است که آنان خود و علم و کرامت خویش را در آن نهادند. به عنوان نمونه وقتی که خداوند برخی از آیات خویش را بر دست امام هادی علیه السلام ظاهر ساخت و یکی از دوستانش ظرفیت تحمل آن را نداشت و شیطان او را در این خصوص به وسوسه انداخت، امام فوراً [صفحه ۵۴] کوشید او را از اشتباه بیرون آورد. لذا به وی فرمود: «اما آنچه در سینه‌ی تو خلجان کرد، پس اگر «عالم» بخواهد تو را از آن آگاه می‌سازد. خداوند بر غیب خویش کسی را مطلع نکرد مگر رسولی که او را پسندید. پس هر آنچه نزد رسول است، پیش «عالم» هم موجود است و هر آنچه رسول بر آن آگاه شد، جانشینان او هم بر آن آگاهند تا مبادا زمین از حجتی که با او علمی باشد که به راستی گفتارش و جواز عدالتش دلالت می‌کند، خالی نماند. ای فتح! بعید نیست که شیطان خواسته باشد برای تو شبهه‌ای ایجاد کند و در برخی از آنچه که من با تو گفتم و تو را از آن آگاه ساختم، گمان و تردید پدید آرد تا تو را از راه خدا و صراط مستقیم او به در برد. آنگاه تو خواهی گفت: «حال که اینان چنینند، پس خدا یگانند». پناه بر خدا! اینان (ائمه) مخلوق و پرورش یافتگان الهی‌اند، مطیع خداوند و در پیشگاه او خوارند و بدو متمایل. پس چنانچه شیطان از ناحیه‌ی آنچه به تو باز گفتم، بر تو وارد شد او را با سخنی که با تو در میان نهادم، سرکوب کن. فتح گوید: به آن حضرت گفتم: فدایت شوم! مشکل مرا، حل کردی و شبهه شیطان ملعون را با این توضیح برطرف ساختی. در ذهن من آن بود که شما خدایگانید. فتح گوید: در این هنگام امام هادی علیه السلام به سجده افتاد و در سجودش می‌فرمود: «ای آفریدگارم! من برای تو خوار و فروتم». [صفحه ۵۵] فتح گوید: او همچنان در سجده بود تا آنکه شب به سر رسید. کرامتهایی که اینک برای شما بازگو می‌کنیم به لطف همین ارتباط استوار میان امام و پروردگارش بوده است. پیروان امام علیه السلام از دانشمندان ربانی و مجاهدان صابر، نیز همانند او، خدا را به اخلاص می‌پرستیدند و خداوند هم پاداش کردار صالح آنان را تباه نمی‌کند و آنان را در دنیا، همچون آخرت، یاری می‌رساند که خود فرموده است. (ولینصرن الله من ینصره ان الله لقیوی عزیز) [۴۹]. و باز فرموده است: (و من یتوکل علی الله فهو حسبه) [۵۰]. بدینسان خواهیم دید که چگونه امام مؤمنان را دعا می‌کند و خدا چگونه دعایش را در حق آنان اجابت می‌فرماید. یونس نقاش، یکی از دوستان امام است که توفیق خدمتگزاری به امام را یافت. روزی لرزان خدمت آن حضرت آمد و گفت: سرورم! تو را سفارش می‌کنم که در حق خانواده ام نیکی کنید امام

علیه‌السلام پرسید: چه خبر است؟ گفت: خیال فرار دارم. امام لبخند زنان پرسید: چرا؟ گفت: موسی بن بغا، نگین بی ارزشی برای من فرستاد که بر آن نقشی بنگارم. موقع نقاشی این نگین دو قسمت شد و فردا وعده‌ی اوست که نگین را بگیرد، [صفحه ۵۶] موسی بن بغا هم که حالش معلوم است، (اگر از این امر آگاه شود) یا هزار تازیانه به من می‌زند و یا مرا می‌کشد. امام فرمود: به خانه ات برگرد که جز خیر و نیکی چیز دیگری نخواهد بود. چون صبح فرا رسید، یونس لرزان خدمت امام آمد و عرض کرد: فرستاده‌ی ابن بغا آمده تا نگین را بگیرد. امام فرمود: برو که جز خیر نخواهی دید. یونس پرسید: سرورم به او چه پاسخی بدهم؟ امام تبسمی کرد و فرمود: پیش او برو و بین به تو چه می‌گوید، هرگز جز خیر چیز دیگری نخواهد بود. یونس رفت و خندان بازگشت و به امام گفت: سرورم فرستاده‌ی ابن بغا به من گفت: کنیزکان سر این نگین خصومت کردند، اگر ممکن است آن را به دو نیم کن تا تو را بی نیاز کنیم. امام علیه‌السلام فرمود: خدایا سپاس تو راست که ما را از آنها قرار دادی که حق شکر تو را به جای آوردند. به او چه گفتی؟ یونس پاسخ داد: گفتم مرا مهلت ده تا درباره‌ی آن فکر کنم که چگونه این کار را انجام دهم. امام فرمود: درست گفتی [۵۱]. محمد بن فرج یکی از مجاهدان ثابت قدمی بود که امام به او نامه‌ای نوشت و وی را از بلایی قریب الوقوع آگاه کرد. وی نقل می‌کند: امام هادی علیه‌السلام برای من نوشت: کار خویش فراهم آر و احتیاط پیشه کن. محمد گوید: من در مقام فراهم آوردن کارهای خود بودم و نمی‌دانستم که امام از چه رو چنین دستوری به من داده؟ که مأموری [صفحه ۵۷] آمد و مرا از مصر به زنجیر بسته بیرون برد و همه‌ی اموالم را توقیف کرد. هشت سال در زندان بودم. آنگاه نامه‌ی دیگری از آن حضرت رسید که در آن گفته شده بود. در طرف غربی (بغداد) منزل مکن. گفتم در زندان این مطلب را برای من می‌نویسد؟ واقعاً عجیب است! اما دیری نپایید که زنجیر از دست و پایم گشودند و مرا از زندان آزاد کردند. چون محمد بن فرج به عراق بازگشت، مطابق دستور امام در بغداد توقف نکرد و به سوی «سر من رأی» روان شد [۵۲]. امام هادی علیه‌السلام همچنانکه به روا ساختن نیازهای پیروانش توجه نشان می‌داد در تأدیبات آنان نیز می‌کوشید. از جمله‌ی این موارد ماجرای است که ابوهاشم جعفری برای ما نقل می‌کند و می‌گوید: تنگدستی بسیار سختی به من رسید. نزد امام هادی علیه‌السلام روانه شدم. به من اجازه‌ی ورود داد و چون نشستم، فرمود: ابوهاشم کدامین نعمتهای خدای عزوجل را می‌خواهی شکر کنی؟ ابوهاشم گفت: زبانم بند آمد و ندانستم او را چه پاسخ دهم. پس خود آغاز به سخن کرد و فرمود: «خدای تو را ایمان ارزانی فرمود و بدن تو را بر آتش حرام کرد، و تو را عافیت داد و بر طاعت یاریات کرد، تو را قناعت داد و از ریخت و پاش مصونت داشت. ابوهاشم! من خود به پاسخ گفتم، ابتدا کردم چون پنداشتم که تو می‌خواهی از کرده‌ی کسی که در حق تو این همه نعمت داده، زبان به شکایت بگشایی، من دستور داده‌ام که صد دینار به تو بپردازند. [صفحه ۵۸] آن را بگیر» [۵۳]. از این روایت چنین به نظر می‌رسد که عمل آن حضرت در برخورد با یاران و دوستان مشروط به پای بندی آنها به واجبات دینی بوده است. ابومحمد طبری، در همین باره ماجرای انگشتی را که به لطف امام بدو رسیده بود نقل کرده و گفته است: «آرزو می‌کردم که ای کاش انگشتی از جانب آن حضرت به دستم می‌رسید. ناگاه نصیر خدمتکار دو درهم برایم آورد و من یک انگشتی درست کردم. نزد قومی رفتم که در حال باده گساری بودند آنان دامنگیر من شدند تا آنجا که یکی دو پیاله شراب نوشیدم. انگشتی چنان در انگشتم تنگ بود که نمی‌توانستم آن را به هنگام گرفتن وضو بگردانم. پس شب به سر رسید و صبح شد در حالی که من انگشتی را گم کرده بودم. از این رو به درگاه خدا توبه آوردم» [۵۴]. گرایش و بستگی انسان به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر خالص و بی شایبه و تنها به خاطر خدا باشد، وسیله‌ای خواهد شد برای هدایت و سعادت فرد. ماجرای زیر می‌تواند حاکی از عمق راستی این حقیقت باشد: جماعتی از اهل اصفهان روایت کرده‌اند که مردی در این شهر بود عبدالرحمن نام، او شیعه مذهب بود. از او پرسیدند: چرا مذهب شیعه را برگزیدی، و قایل به امامت امام علی نقی شدی؟ پاسخ داد: به خاطر [صفحه ۵۹] معجزه‌ای که از وی دیدم. داستان از این قرار بود که مردی تنگدست بودم، با این حال زباندار و پر جرأت بودم. در یکی از سالها اهل اصفهان مرا با جماعتی برای تظلم نزد متوکل فرستادند.

چون ما نزد متوکل رفتیم، روزی بر در سرای او بودیم که دستور داد امام را احضار کنند. من از شخصی پرسیدم که این مرد کیست که متوکل دستور احضار او را داد؟ مرد پاسخ داد: آن مرد امام علی النقی یکی از علویهاست که رافضه (شیعیان) او را پیشوای خود می‌دانند سپس گفت: ممکن است متوکل او را احضار کرده تا به قتلش رساند. من با خود گفتم: از جای خود تکان نمی‌خورم تا این مرد علوی بیاید و او را ببینم. ناگهان شخصی سوار بر اسب پیدا شد، مردم برای احترام در طرف راست و چپ راه او صف کشیدند و به تماشایش مشغول شدند. چون نگاه من بر او افتاد مهرش در دلم جای گرفت و شروع کردم در حق وی دعا کردن که خداوند آزار متوکل را از او باز دارد. آن حضرت از میان مردم می‌گذشت، در حالی که نگاهش به یال اسب خویش بود و نه به راست می‌نگریست و نه به چپ. من نیز همچنان به دعاگویی او مشغول بودم. پس چون به طرف من آمد، نگاه کرد و فرمود: خدا دعای تو را مستجاب کند و عمرت را دراز و فرزندان را بسیار گرداند. چون من این سخن را شنیدم لرزه بر اندامم افتاد و در میان دوستانم افتادم. آنها از من پرسیدند که تو را چه می‌شود؟ گفتم: خیر است و حال خود را با کسی بازنگفتم. پس به اصفهان برگشتم، خداوند ثروت بسیار به من ارزانی فرمود و آنچه امروز در خانه دارم به یک میلیون [صفحه ۶۰] درهم می‌رسد به جز آنچه که بیرون از خانه دارم و ده فرزند هم به من داده شد و اکنون بیش از هفتاد سال از عمر من گذشته است و قایل به امامت مردی هستم که از دل من خبر داده و دعایش در حق من به اجابت رسیده است [۵۵]. بدینسان خداوند سبحان دعای ولی بزرگوار خویش، امام هادی علیه‌السلام، را در حق یکی از مردم که او را دوست می‌داشت و از ستم سلطان بر وی بیمناک گشته بود اجابت نمود، اگر چه آن مرد قبل از این جزو دوستان و پیروان وی نبود. در همین حال برادر امام علیه‌السلام یعنی موسی بن محمد را می‌بینیم که قصد وارد کردن خلل به دین را داشت. اما امام بر او نفرین کرد و دعایش در حق او مستجاب شد. توجیه این امر برای ما این است که آن حضرت همچون دیگر انبیا و اوصیا برای رضای پروردگارشان می‌کوشیدند و خداوند نیز آنها را تأیید می‌فرمود، چون آنها دینش را یاری می‌دادند و هر کس که دین خدا را یاری رساند خدا هم البته بدو کمک کند. بیایید با هم به ماجرای موسی، معروف به موسی مبرقع، گوش فرا دهیم تا پی ببریم که اولیای برگزیده‌ی خدا، در راه دین و رسالت او، به سرزنش ملامتگران واقعی نمی‌نهند: از یعقوب بن یاسر روایت شده است که گفت: متوکل می‌گفت: وای بر شما! کار امام هادی مرا عاجز کرده، نه حاضر است با من شراب بنوشد [صفحه ۶۱] و نه در مجلس شراب من بنشیند و نه من در این امور فرصتی می‌یابم (که او را به این گونه کارها بکشانم). گفتند: اگر از او فرصتی نیابی در عوض این برادرش موسی است که باده گسار و نوازنده است، می‌خورد و می‌نوشد و عشق‌بازی می‌کند، بفرستید او را بیاورند و بر مردم کار را مشتبه سازید و بگویید این شخص ابن‌الرضا است. متوکل نامه‌ای به موسی نوشت و او را با تعظیم و تجلیل وارد کردند و همه‌ی بنی‌هاشم و سران لشکر و مردم به استقبالش شتافتند، غرض متوکل این بود که وقتی او رسید املاکی به وی واگذار کند و دختری به او بدهد و ساقیان شراب و کنیزکان نوازنده نزد وی بفرستد و در حق او احسان و نکویی به خرج دهد و منزلی عالی در اختیارش گذارد که خود در آنجا به دیدنش برود. چون موسی وارد شد، حضرت هادی علیه‌السلام در پل و صیف - نام جایی است که به پیشواز مسافری می‌روند - با موسی ملاقات کرد و بر وی سلام گفت: و حقش را ادا کرد و فرمود: این مرد (متوکل) تو را فراخوانده تا حرمت را هتک کند و از شأن تو بکاهد. به او بگو که اصلاً اهل باده گساری نیستی، موسی گفت: اگر مرا برای این غرض خواسته پس باید چه کنم؟ فرمود: شأن خویش نگاه دار و چنین کاری مکن. موسی از پذیرفتن پند و اندرز امام خودداری کرد. امام صحبت خود را تکرار کرد ولی مؤثر واقع نشد... عاقبت آن حضرت فرمود: ولی بدان که این مجلس که متوکل در نظر گرفته مجلسی است که هرگز تو با او در آن گرد نیایی، و همان [صفحه ۶۲] شد. سه سال موسی در آنجا اقامت گزید هر روز بامدادان بر در سرای او می‌رفت، یک روز می‌گفتند: مست است فردا صبح بیا و روز دیگر می‌رفت، روز بعد می‌گفتند، داروئی خورده و خفته است، فردا بیا، مدت سه سال اینچنین گذشت تا متوکل کشته شد و آن دو با هم دیدار نکردند [۵۶].

## دانش امام

در شرح زندگی امام باقر علیه السلام به اختصار پیرامون دانش امام سخن رانیدیم و گفتیم که علم امامان علیهم السلام به امور غیبی نه امری ذاتی بوده که فقط به سبب خصوصیتی بوده که خداوند سبحان به آنها ارزانی داشته و بسته به تقدیری بوده است که حکمت خداوند آن را اقتضا می کرده. این علم همچنین از راههای گوناگونی در اختیار آنها قرار می گرفته که برجسته ترین این راهها توارث علم از پیامبر و از پدران پاک و بزرگوارشان بوده است. در حدیثی از امام هادی علیه السلام که بر این نکته تأکید شده، آمده است: «خداوند نهران خویش را بر کسی آشکار نساخت مگر برای فرستاده ای که خود پسندید. پس هر آنچه که نزد رسول است نزد عالم نیز باشد و هر آنچه را که رسول بر آن آگاه شد، اوصیای او نیز بر آن آگاهی یافتند تا مبادا زمین خدا از حجتی که با او دانشی است که بر راستی گفتار و جواز [صفحه ۶۳] عدالتش دلالت می کند، خالی نماند» [۵۷]. یکی از ابعاد علم امام علیه السلام، الهام خدا به اوست بر حسب آنچه که حکمت بالغه اش اقتضا می کند که خود فرمود: (ان فی ذلک لآیات للمتوسمین) [۵۸]. «و در این البته نشانه هایی است برای هوشمندان.» بدین سان امام به لطف الهام خداوند، زبانهای گوناگون را می دانست و در این باره روایات به حد استفاضه رسیده است. از جمله آنکه از علی بن مهزیار روایت کرده اند که گفت: خدمتکار خود را که اهل «مقلاییه» بود، نزد امام هادی علیه السلام فرستادم. خدمتکار شگفت زده بازگشت از او پرسیدم: فرزند، تو را چه می شود؟ پاسخ داد: چگونه شگفت زده نباشم که او (امام هادی) پیوسته با من به زبان ما تکلم فرمود آن چنانکه گویی یکی از ماست. من خیال کردم او بین مقلاییها زیسته است [۵۹]. در این باره روایتهای دیگری نیز وارد شده. مبنی بر آنکه امامان علیهم السلام به دیگر زبانها نظیر فارسی و ترکی و همانند آنها آشنائی داشته اند و به آموزش و الهام الهی مردم را از حوادثی که در آینده انتظارشان را می کشید، آگاهی می دادند چنانکه در ارتباط با مرگ واثق، خلیفه ی عباسی، این امر به ثبوت رسید. [صفحه ۶۴] از خیران اسباطی روایت کرده اند که گفت: در مدینه بر امام هادی علیه السلام وارد شدم. آن حضرت به من فرمود: واثق چه می کنی؟ پاسخ دادم: او سلامت است. پرسید جعفر چه می کنی؟ گفتم: او را به بدترین احوال در زندان محبوس دیدم. پرسید: ابن الزیات چه می کنی؟ گفتم: فرمان، فرمان اوست. و من ده روز است که از پیش آنها بدین جا آمده ام. در این هنگام آن حضرت فرمود: واثق مرد و جعفر متوکل بر جای او نشست و ابن الزیات نیز کشته شد. پرسیدم: این حوادث چه وقت واقع شد؟ فرمود: شش روز پس از خروج تو از بغداد و حوادث همان گونه بود که آن حضرت فرموده بود [۶۰]. همچنین آن حضرت از مرگ متوکل خبر داد زیرا بر او نفرین کرد و نزدیکان را خبر داده بود که طی سه روز (آینده) می میرد. هنگامی که فرماندهی سپاهیان متوکل آن حضرت را به سر من رأی می برد، سلاح خویش را برداشت و دو بارانی نمودن و چند کلاه نیز مهیا کرد تا اگر با باد و بوران که در ایام تابستان اصلاً قابل پیش بینی نبود، رو به رو شد جانب احتیاط رعایت کرده باشد. بر خلاف انتظار سپاهیان، این طوفانها واقع شد و عده ای از افراد سپاه که در رکاب آن حضرت بودند کشته شدند و امام به فضل خداوند جان سالم به در برد [۶۱]. علم و دانش آن حضرت در مناظره ی با یحیی بن اکثم که در میان [صفحه ۶۵] دانشمندان معاصر خود بزرگ بود، در پیشگاه خلیفه تجلی کرد. ابن اکثم برای به تنگنا انداختن امام سؤالات دشواری از او پرسید: ما این ماجرا را در فصل آینده بازگو خواهیم کرد. یکی دیگر از پیشگوییهای امام هادی آن بود که جوانی را که در خندیدن زیاده روی می کرد، اندرز داد و او را از نزدیکی وفاتش آگاه ساخت و راستی پیشگویی آن حضرت نیز چندی بعد به وقوع پیوست. گویند: یکی از فرزندان خلیفه، ولیمه ای بر پا کرد و مردم را بدان فراخواند. امام هادی علیه السلام نیز جزو میهمانان بود. ما وارد مجلس شدیم و همین که او را دیدیم به احترام آن حضرت زبان در کام کشیدیم و سکوت کردیم. جوانی در مجلس حضور داشت که حرمت ایشان را رعایت نمی کرد و می گفت و می خندید. حضرت به او رو کرد و فرمود: ای جوان دهان را از خنده پر می کنی و از یاد خدا غفلت می ورزی با اینکه سه روز دیگر در جرگه ی اهل قبوری؟ گفتیم: این خود دلیلی است (بر

امامت حضرت) تا ببینیم چه می‌شود جوان از بگو بخند دست کشید و مؤدب نشست. غذا خوردیم و خارج شدیم. فردا جوان مریض شد و روز سوم، در آغاز روز مرد و در پایان روز به خاک سپرده شد [۶۲]. در خبری مشابه از سعید بن سهل بصری روایت کرده‌اند که گفت: با حضرت هادی علیه‌السلام در ولیمه‌ی یکی از مردم سر من رأی بودیم، مردی از اهل مجلس بنای بازی و شوخی گذاشت و احترام آن حضرت را پاس نداشت. [صفحه ۶۶] حضرت به جعفر رو کرد و فرمود: بدان که این مرد از این خوراک نخورد و به زودی خبری از کسانش به وی می‌رسد که عیش او را مکدر می‌سازد. سفره گسترده شد، جعفر گفت بعد از این دیگر خبری نیست و گفته‌ی امام هادی علیه‌السلام نادرست از آب درآمد. به خدا آن مرد دستش را شست و به طرف غذا دراز کرد که غلامش گریبان از در وارد شد و گفت: خود را به مادرت برسان که از بام به پایین افتاد و در شرف مرگ است. جعفر گفت: به خدا دیگر عقیده‌ی واقفیان را نمی‌پذیرم و به امامت این بزرگوار معتقد می‌شوم [۶۳]. آخرین کرامتی که از آن حضرت نقل می‌کنیم، کرامتی است که راویان پیرامون (تپه‌ی تو بره‌ها) نقل کرده‌اند. ماجرا از این قرار بود که متوکل کوشید با اتکا بر نیروی انتظامی خویش مخالفان خود را به هراس اندازد. از این رو به هر یک از افراد لشکر خود که شمارشان به ۹۰ هزار تن می‌رسید و همه از ترکهای ساکن سامراء بودند، دستور داد که خورجین اسب خویش را از خاک سرخ پر کنند و در صحرای وسیعی، آنها را روی هم بریزند. سپاهیان به فرمان متوکل عمل کردند. چون چنین کردند، مثل کوهی بزرگ شد، متوکل بر فراز تپه رفت و امام هادی را فراخواند و گفت: شما را خواستم که لشکر مرا تماشا کنی او دستور داده بود همه لباسهای خاصی به نام تجفاف (که لباس جنگ بوده) بپوشند و سلاح بگیرند و با [صفحه ۶۷] کامل‌ترین لوازم و عظیم‌ترین هیأت آماده شده بودند. غرض متوکل این بود که قیام کنندگان را تهدید کند و بیشتر از ناحیه‌ی امام هادی نگران بود که مبادا برخی از کسانش را به قیام فرمان دهد. حضرت هادی به متوکل فرمود: آیا می‌خواهی من هم سپاه خود را بر تو عرضه دارم؟ متوکل پاسخ داد: آری. امام دعایی کرد، ناگهان میان آسمان و زمین از خاور تا باختر از فرشتگان مسلح پر شد. خلیفه از دیدن این منظره از حال رفت چون به هوش آمد حضرت به او فرمود: ما در امور دنیوی با شما نمی‌ستیزیم زیرا به کار آخرت مشغولیم پس از آنچه درباره‌ی من گمان کردی، بیمناک مباش [۶۴].

### بخش و سخاوت امام

امام هادی علیه‌السلام از خاندانی است که احسان عادت آنها و کرم و بزرگواری، خوی ایشان است. در تاریخ نوشته‌اند: ابو عمرو عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی بر امام هادی علیه‌السلام وارد شدند. احمد بن اسحاق از وامی که بر عهده داشت زبان به شکایت گشود پس فرمود: ای ابو عمرو (وی وکیل امام بود) به احمد بن اسحاق ۳۰ هزار دینار و به علی بن جعفر ۳۰ هزار دینار [صفحه ۶۸] عطا کن و خود نیز ۳۰ هزار دینار بردار. راوی گوید این معجزه ای است که جز، شاهان آن را نتوانند انجام داد و ما نظیر چنین بخشش را نشنیده ایم [۶۵]. ماجرای زیر اوج ایثار امام هادی علیه‌السلام را بیان می‌کند. آن حضرت برای رفع نیاز یکی از پیروانش، از راهی شگفت‌آور دست به تلاش و کوشش زد. بگذارید به تاریخ گوش بسپاریم که این ماجرا را با تمام عظمتی که دارد برای ما نقل می‌کند: محمد بن طلحه گفت: روزی امام هادی از سامراء بیرون آمد و برای انجام کار مهمی که برایش پیش آمده بود، به روستایی رفت. مردی اعرابی آمد و سراغ آن حضرت را گرفت. به وی گفتند: امام به فلان جا رفته. اعرابی به دنبال امام بیرون شد و همین که به آن حضرت رسید از او پرسید: چه کار داری؟ اعرابی گفت: من یکی از اعراب کوفه‌ام و به ولایت جدت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام تمسک نموده‌ام، مرا وام سنگینی است که پرداخت آن بر من گران است و برای برآورد ساختن آن کسی جز شما را نمی‌بینم. امام هادی به او فرمود: خاطر خویش خوش دار و چشم خود روشن. سپس از او پذیرائی کرد و چون صبح فرارسید امام هادی به او فرمود: از تو درخواستی دارم تو را به خدا، مبادا که در انجام آن با من مخالفت



کنی. اعرابی گفت: من با تو مخالفت نمی‌کنم. پس امام ورقه‌ای به خط خود نگاشت و در آن اعتراف کرد که اعرابی از وی مالی طلب دارد و مبلغی [ صفحه ۶۹ ] که در آن نوشت زیادتر از وام اعرابی بود. سپس به وی فرمود: این دستخط را بگیر و چون به سامراء برگشتم و در برابر کسانی که دور و بر من جمع شده‌اند این دستخط را نشان بده و با من به درستی و غلظت سخن بگویی و مبادا که از آنچه تو را گفتم سرتابی و با من به مخالفت برخیزی. اعرابی گفت: آنچه گفتمی می‌کنم. سپس دستخط را گرفت. چون امام هادی به سامراء رسید و عده‌ی بسیاری از یاران خلیفه و افراد دیگر در محضر او گرد آمدند، اعرابی نزد آن امام حضور یافت و دستخط را بیرون آورد و آن را مطالبه کرد و همچنانکه امام به او سفارش کرده بود، رفتار کرد. حضرت با نرمی و مدارا با وی سخن گفت و زبان به پوزش گشود و او را وعده داد که قرض خود را ادا می‌کند و خاطر او را خوش می‌دارد. این ماجرا را به اطلاع متوکل، خلیفه‌ی عباسی، رساندند و او دستور داد ۳۰ هزار درهم برای امام ببرند. چون این مبلغ را به امام رساندند، دست به آنها نزد تا اعرابی آمد، پس به او فرمود: این مال را بردار و وام خویش ادا کن و بقیه‌ی آن را بر اهل و عیال خویش خرج کن و ما را معذور دار، اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا! سوگند به خدا که من آرزوی گرفتن کمتر از ثلث این مال را داشتم ولی خداوند داناتر است که رسالت خویش را کجا بنهد. پس پولها را برداشت و رفت [۶۶]. [ صفحه ۷۰ ] بیایید از پیشوایان خود درس ایثار و کرم بیاموزیم. کرم تنها انفاق نیست بلکه کوشش برای رفع نیازها، به هر وسیله ممکن است، حتی اگر این کوشش بر شخصیت آدمی گران بیاید. نقل این داستان مرا به یاد ماجرای انداخت که درباره‌ی یکی از پیامبران بزرگ نقل کرده‌اند. گفته‌اند: نیازمندی پیش آن پیامبر آمد و از وی خواستار مقداری مال شد. آن پیامبر هیچ نداشت لذا به مرد نیازمند گفت: مرا بگیر و به بازار برده فروشان ببر و مثل اینکه بنده‌ی تو هستم مرا بفروش و پول را بگیر و حاجت خویش روا کن. مرد همان گونه که پیامبر گفته بود، عمل کرد اما کسی که پیامبر را خریده بود دانست که او کیست و لذا او را آزاد ساخت. با این شیوه‌ی ای که ایثار و کرم و بخشش در آن موج می‌زند، رهبران ما به ما آموخته‌اند که چگونه به یکدیگر نیکی کنیم و از آنچه داریم انفاق کنیم و به قصد برآورده ساختن نیازهای مردم، برای برخورداری از آنچه بدان محتاجیم، حرکت و کوشش کنیم. [ صفحه ۷۱ ]

## اندرزهای درخشان

### اشاره

مذهب اهل بیت علیهم السلام در روزگار امام هادی به مرحله‌ی پختگی رسیده بود اما خطر تند روی که از طریق فرهنگهای وارداتی از سوی شرق در عمق جان برخی از مسلمانان نفوذ یافته بود، نیازمند نیرویی ایمانی برای پاسخ به این خطر بود تا مبادا به خاطر تبلیغ دشمنان و به ویژه خلفای عباسی که جایگاه ائمه را نمی‌شناختند و آنان و یا هواخواهانشان را متهم به غلو می‌کردند روح معنویت در مردم کاستی بگیرد. نیاز دیگر مذهب اهل بیت این بود که محتاج متون جامعی بود تا به منزله‌ی درسهای توجیهی باشد که بدون افزونی و کاستی اصول عقاید را در بر گیرد. از این روست که زیارت جامعه که از امام هادی علیه السلام نقل شده، از ناحیه‌ی آن حضرت مطرح می‌شود. در این زیارت ائمه علیهم السلام به دور از هرگونه غلو و در همان جایگاه حقیقی خود، معرفی و باز شناخته شده‌اند. بگذارید در برخی از کلمات نورانی این زیارت که می‌تواند بهترین وسیله برای تحکیم مهر و محبت ائمه در دل ما باشد، تدبر کنیم. این محبت و مهر در واقع امتداد محبت مؤمن به پروردگارش محسوب می‌شود و به هیچ وجه جایگزین آن نیست: [ صفحه ۷۲ ] السلام علیکم یا اهل بیت النبوة، و موضع الرسالة، و مختلف الملائكة، و مهبط الوحی، و معدن الرحمة، و خزان العلم، و منتهی الحلم، و اصول الکرم، و قادة الأمم، و اولیاء النعم، و عناصر الأبرار، و دعائم الأخیار، و ساسة العباد، و ارکان البلاد، و ابواب الایمان، و أمناء الرحمن، و سلاله النبین، و صفوة المرسلین، و عتره خیره رب العالمین، و رحمة الله و برکاته، السلام علی ائمة

الهدی، و مصاییح الدجی، و اعلام التقی، و ذوی النهی، و اولی الحجی، و كهف الوری، و ورثه الأنبیاء، و المثل الأعلى، و الدعوة الحسنی، و حجج الله على اهل الدنيا و الآخرة و الأولى، و رحمة الله و بركاته. السلام على محال معرفة الله، و مساكن بركة الله، و معادن حكمة الله، و حفظه سر الله، و حمله كتاب الله، و اوصیاء نبی الله و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله و رحمة الله و بركاته. السلام على الدعاء الى الله، و الأدلاء على مرضات الله و المستقرین فی امر الله و التأمین فی محبة الله، و المخلصین فی توحید الله، و المظهرین لأمر الله و نهیه، و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون و رحمة الله و بركاته» [۶۷].

### ترجمه زیارت جامعه

«درود بر شما ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت و (مرکز) آمد و شد [صفحه ۷۳] فرشتگان و محل فرود وحی و مکان رحمت و گنجوران دانش و غایت خویشنداری و حلم و بنیانهای کرم و رهبران امتهای و صاحبان نعمتها و ریشه های نیکان و ستونهای گزیدگان و تربیت کنندگان بندگان و ارکان کشورها و دروازه های ایمان و امینان خدای رحمان و تبار پیامبران و گزیده های رسولان و عترتی منتخب پرورگار جهانیان، و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر پیشوایان هدایت و چراغهای (روشن) در ظلمت و پرچمهای پرهیزگاری و صاحبان عقل و خرد و پناه مردمان و وارثان پیامبران و نمونه های برتر و دعوت نکو و حجت های خداوند بر مردم دنیا و آخرت و اولی و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر جایگاههای معرفت خدا و خانه های برکت خدا و معدنهای حکمت خدا و پاسداران سر خدا و حاملان کتاب خدا و جانشینان پیامبران خدا و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر دعوت کنندگان به خدا و راهنمایان به خشنودیهای خدا و پایداران در فرمان خدا و کاملان در محبت خدا و مخلصان در توحید خدا و یاوران امر و نهی خدا و بندگان گرامی که در گفتار بر خدا پیشی نگرفتند و به فرمان او کار می رانند و رحمت و برکات خدا بر شما باد!» آن حضرت در اندرز به یکی از دوستان خود فرمود: «ای فتح! آن که فرمان آفریدگار را گردن نهاد از خشم آفریده به خود باک راه نداد و آن که آفریدگار را به خشم آورد، یقین کن که آفریدگار خشم آفریده را بر وی مستولی بدارد، و آفریدگار وصف نشود جز بدانچه خویشتن را بدان وصف کرده است و کجا توصیف شود آفریدگاری که حواس از یافتنش [صفحه ۷۴] و گمانها از رسیدن به او و آنچه در دل می گذرد از توصیفش و دیدگان از احاطه به او، درمانند. والاست از آنچه وصف کنندگان، توصیفش می کنند و برتر است از آنچه ستاینندگان می ستاینندش. در نزدیکی اش دور گردد و در دوری اش نزدیک، در دوری اش نزدیک است و در نزدیکی اش دور، کیفیت (چگونگی) را او چگونگی بخشید پس گفته نشود خود او چگونه است؟ و مکان را او پدید فرمود پس گفته نشود خود او کجاست؟ چون او از چگونگی و کجایی (مکان) به دور است» [۶۸]. و نیز فرمود: «هر که خدای را پرهیزد در امان نگاه داشته شود و هر که خدا را فرمان برد، مورد اطاعت قرار گیرد و هر که آفریدگار را اطاعت کند از خشم مخلوق نترسد، هر که از مکر خدا و دردناک گرفتنش ایمن شد گردن کشی کرد تا آنجا که قضای خدا و امر نافذش بر وی فرود آمد و هر که دلیلی روشن از پروردگارش داشته باشد دشواریهای دنیا بر وی سبک آید و گر چه تکه تکه شود و پراکنده گردد. سپاسگزار به خود سپاس سعادت مندتر است از نعمتی که باعث سپاس شده زیرا نعمت کالای این جهانی است و سپاس نعمت دنیا و آخرت است. خداوند دنیا را سرای آزمایش و آخرت را خانه ای فرجام قرار داد و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت گرداند و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داد. ستمگر بردبار بسا که به وسیله حلم خود از ستمش گذشت شود و حق دار نابخرد بسا که به سبکسری خود نور حق خویش را خاموش سازد. [صفحه ۷۵] هر که از روی دوستی به تو نظری دهد همه جانبه اطاعت او کن. هر که قدر خود نداند از شر او خود را آسوده مدان. دنیا بازاری است که مردمی از آن سود برند و مردمی دیگر زیان بینند» [۶۹]. «جدل دوستی قدیم را تباه سازد و گره استوار (در راه دوستی) پدید آرد، کمترین چیز در جدل برتری جستن است و همین برتری جستن از عوامل قطع رابطه است». «نکوهش، کلید دشمنی است، با این حال از حقد

و کینه بهتر است». به مردی که پیش آن حضرت فرزندش را نکوهش کرد، فرمود: عقوق مرگ فرزند است برای پدر. و نیز فرمود: شب زنده داری گواراتر از خواب است و گرسنگی در خوبی خوراک بیفزاید. (آن حضرت این سخن را در تشویق بر نماز شب و روزه گرفتن فرمود). «یاد آر مرگ خویش را در میان خانواده‌ات که نه پزشکی تو را در آن هنگام از مرگ باز می‌دارد و نه دوستی تو را سود می‌رساند». «خشم بر آن که مالک اویی، پستی است». «حکمت در سرشتهای فاسد، کامیاب نشود». «بهتر از خیر و نیکی، کننده‌ی آن است و زیباتر از زیبا گوینده‌ی آن و برتر از دانش، حامل آن است و بدتر از شر، جلب کننده‌ی آن و خوفناک‌تر از ترس، آن که بر آن سوار است». «تو را از حسد پرهیز می‌دهم که - آثار- آن در تو آشکار می‌گردد ولی در دشمنت کارگر نمی‌شود». [ صفحه ۷۶ ] «اگر زمانی برسد که عدل در آن بر ستم غلبه داشته باشد حرام است کسی به دیگری گمان بد ببرد مگر آنکه کاملاً آگاهی پیدا کند و اگر زمانی برسد که ستم در آن بر عدل چیرگی داشته باشد کسی نمی‌تواند به دیگری گمان خوب ببرد تا زمانی که به خوبی آن کس علم پیدا نکرده است» [ ۷۰ ] .

## پاورقی

- [۱] سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۶.
- [۲] سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.
- [۳] سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۲.
- [۴] سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵.
- [۵] سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۰.
- [۶] چنان که گفته شد این حدیث مفصل است و ما تنها به نقل قسمتی که در اینجا ضروری می‌نمود پرداختیم. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۰.
- [۷] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۱ به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۰۸.
- [۸] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۷.
- [۹] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۷.
- [۱۰] همان مأخذ، ص ۱۲۸.
- [۱۱] گروهی از قریش با برچیدن ابروها (از روی تکبر) و دراز گردانیدن انگشتان با ما به مفاخره برخاستند.
- [۱۲] چون با یکدیگر منازعه کردیم، قضا به نفع ما و بر زیان ایشان حکم داد بدانچه بانگ صومعه‌ها گفتند.
- [۱۳] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.
- [۱۴] بر فراز قله‌های کوههایی که آنان را نگاهبانی می‌کرد خفتند و مغلوب شدند و قله‌ها آنها را سودی نرساند.
- [۱۵] پس از دوره‌ای از عزت و سرفرازی از دژهایشان پایین کشیده شدند و در گودالی مسکن گرفتند ای وای که در چه جای بدی فرود آمدند!
- [۱۶] بانگ دهنده‌ای پس از دفن آنها فریاد زد: کجا رفت آن دستبندها و تاجها و جامه‌های فاخر ابریشمین؟
- [۱۷] کجا شد آن چهره‌های به ناز پرورده که در برابر آنها پرده‌ها می‌زدند و سایبانها؟
- [۱۸] پس قبر، چهره آنان را نشان دهد هنگامی که بدشان آید: این است چهره‌هایی که کرمها (برای خوردن آنها) بر روی چهره‌شان رفت و آمد می‌کنند.
- [۱۹] دیر زمانی کامرانی و عیش و نوش کردند و امروز چنان شده‌اند که پس از آن همه خوردن و کامروایی کردن، خورده

می‌شوند.

- [۲۰] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱ - ۲۱۲.
- [۲۱] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۶، حدیث هشتم.
- [۲۲] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.
- [۲۳] تاریخ الاسلام سیاسی - حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۵.
- [۲۴] تاریخ الاسلام سیاسی - حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۵.
- [۲۵] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۳ - ۲۱۴.
- [۲۶] همان مأخذ به نقل از ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۹.
- [۲۷] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸ به نقل از ابن اثیر، ج ۷، ص ۶۰ - ۶۱.
- [۲۸] همان مأخذ، ص ۱۰.
- [۲۹] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹.
- [۳۰] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۳.
- [۳۱] همان مأخذ، ص ۱۷۶.
- [۳۲] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۱.
- [۳۳] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۱.
- [۳۴] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۳.
- [۳۵] همان مأخذ، ص ۱۳۰.
- [۳۶] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۸.
- [۳۷] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.
- [۳۸] سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۵.
- [۳۹] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۲ - ۱۶۳.
- [۴۰] سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶۵.
- [۴۱] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۴.
- [۴۲] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.
- [۴۳] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۴ - ۱۲۵.
- [۴۴] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۰.
- [۴۵] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۳.
- [۴۶] فی رحاب ائمه‌ی اهل‌البيت عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۳.
- [۴۷] همان مأخذ، ص ۱۸۳.
- [۴۸] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴.
- [۴۹] سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۰.
- [۵۰] سوره‌ی اطلاق، آیه‌ی ۳.
- [۵۱] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۶.

- [۵۲] همان مأخذ، ص ۱۴۰.
- [۵۳] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.
- [۵۴] همان مأخذ، ص ۱۵۵.
- [۵۵] بحار الانوار، ج ۵۰، ۱۴۱ - ۱۴۲.
- [۵۶] بحار الانوار، ج ۵۰، ۱۵۸ - ۱۶۰.
- [۵۷] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۹.
- [۵۸] سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۷۵.
- [۵۹] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۱.
- [۶۰] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۱.
- [۶۱] همان مأخذ، ص ۱۴۲ - ۱۴۴.
- [۶۲] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۳.
- [۶۳] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۳.
- [۶۴] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۵ - ۱۵۶.
- [۶۵] همان مأخذ، ص ۱۷۳.
- [۶۶] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۷.
- [۶۷] زیارت جامعه از کتاب «الانوار اللامعه فی شرح زیارة الجامعه»، عبدالله شبر، ص ۱۲۳.
- [۶۸] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۷ - ۱۷۸.
- [۶۹] فی رحاب ائمه اهل البيت عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۰.
- [۷۰] فی رحاب ائمه اهل البيت عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۱.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتعم فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

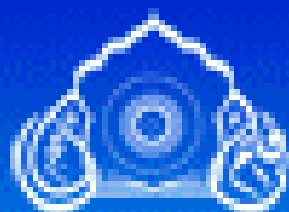
## ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

**۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹**

